



**اساس سوسیالیسم  
انسان است.  
سوسیالیسم  
جنبش بازگرداندن  
اختیار به انسان  
است.  
منصور حکمت**

**۱۶۵**  
ضمیمه

۶ آبان ۱۳۸۳  
۲۷ اکتبر ۲۰۰۴

سه شنبه ها منتشر میشود

**جوانان کمونیست**

سرمدیر: مصطفی صابر mosaber@yahoo.com

همکار سردیر: سامان احمدی ahmadi18@yahoo.com

Tel: 001 604 730 55 66

آینده از آن ماست

www.jawanan.org

سازمان جوانان کمونیست

# کاریکاتور چپ و کاریکاتور راست

این نوشته بر اساس بخشی از یک سمینار حزبی حمید تقوایی تنظیم شده است.

## حمید تقوایی



همه می دانید در ماجرای هخا موضع منسعبین این بود که فراخوان دادند به مردم که بنشینید خانه! به همه گفتند که این جنبش راست است و فراخواندن مردم به تظاهرات ظاهرا پوپولیستی است و غیره. بعد هم حمله به ما که چرا بمردم فراخوان داده ایم و هر چه از دهن اشان در آمد علیه ما گفتند و میگویند. کارشان این است. من یک نکته را همین اول بگویم که این حزبی که اینها ساخته اند ناگزیر است با حمله به ما خودش را حفظ کند. این مواضعی که اینها می گیرند بیشتر مصرف داخلی دارد. بیشتر برای جمع وجور کردن صفوف خودشان است. این روشن است یک عده انشعاب کردند و یک حزب دیگر ساختند اما معلوم نیست چرا. نظراتی که در حزب ما طرح کردند را پنهان می کنند و بروی خودشان نمی آورند که اصلا چنین نظرات راستی مطرح شده و لذا این سوال آویزان می ماند که خوب چرا حزب جدید ساختید؟ اختلافتان چی است؟ در نتیجه مجبورند شروع کنند به مرزبندی کردن بدون آنکه به مواضع مشعشعی که در حزب ما طرح و نقد شد هیچ اشاره ای نکنند. نتیجه این شده است که یک حزب نفرت درست کردند

علیه ما که به هر دلیلی و بهانه ای به ما حمله می کنند. بخش اعظم ادبیات اشان علیه شخصیت های ماست یا علیه نشریات و مواضع ماست. این کارشان است، ضدیت با حزب کمونیست کارگری هویتشان است. ما نباشیم معلوم نیست معنی شان چی است. اگر مواضع راستشان را بگویند که خب ده نفر هم دورشان نمی ماند. در نتیجه ناگزیرند با نفرت پراکنی علیه حزب ما خودشان را سرپا نگه دارند. این هم در تاریخ حزب ما اولین بار نیست، قبلا هم در انشعابات گذشته شاهد چنین موضع گیری هایی بوده ایم. و عاقبت خوشی هم برای هیچ کسی نداشته است. اینها هم اینطور نمی توانند دوام بیاورند.

اما موضع این حزب در مورد مساله هخا را، جدا از اینکه اینها چه حمله ای به ما می کنند، باید مورد بررسی قرار

داد. به این کاری ندارم چقدر حمله کردند و چه به ما گفتند. بحث من بر سر خود موضعی است که سر این قضیه گرفتند. موضع فراخواندن مردم به خیابان و یا فراخواندن مردم به خانه نشینی. خوب برای هر کسی که با جنبش کمونیست کارگری، و از همان ۲۵ سال قبل با جنبش مارکسیسم انقلابی، آشنا باشد روشن است که این اولین بارست که چنین موضعی از جانب کسانی که خود را به این جنبش متعلق میدانند مطرح میشود. مطلقا اولین بار است که مدعیان کمونیسم کارگری در یک موردی به مردم می گویند در خانه بنشینید. چرا اینطور است؟ خود دوستان می گویند یک شخص راست، یک شارلاتان سیاسی، یک ناسیونالیست فراخوانش را داده بود. این سوال طرح می شود که مگر ده ها اعتراض و تظاهرات دیگر که قبلا اتفاق افتاده به فراخوان ما و یا نیروهای چپ بوده است؟ مگر کم بوده است مواردی که دفتر تحکیم وحدت فراخوان اعتراض دانشجویی میداد؟ ما هیچوقت گفتیم دانشجویان در خانه بنشینند؟ تحکیم وحدت خیلی بهتر از هخا بود؟ خود شورش ۱۸ تیر مگر حول روزنامه سلام درست نشد؟ روزنامه سلام خیلی روزنامه مترقی بود یا کسانی که حرکت

را شروع کردند، کسانی که اول فراخوانش را دادند و اول از آن حمایت می کردند همه انقلابی چپ بودند؟! یا مثلا قضیه آغاچری و حتی انتخابات. ما همیشه می گفتیم مردم بخاطر خاتمیون نمی آیند به خیابان. مردم بخاطر دو خرداد نمی آیند به خیابان. مردم می آیند از این دعوها، از این منفذها استفاده کنند و حرفشان را بزنند. و خودمان سعی می کنیم حرف مردم را رادیکالیزه کنیم. شعارهای خودمان رابه میان مردم ببریم چپ را قوی کنیم. به هر بهانه ای. حتی انتخابات ریاست جمهوری. حتی در تاسوعا عاشورا مردم می ریختند در خیابان که حسین پارتی بگیرند و حرف خودشان را می زدند. موضع ما هرگز این نبوده است که مردم تاسوعا عاشورا روزهای ارتجاعی است، لطفا خانه

**وحدت کمونیستی، تولدی دیگر؟!  
مصطفی صابر**

صفحه ۴

**قطعنامه درباره اوضاع سیاسی ایران  
مصوب کنگره سوم**

صفحه ۱۲

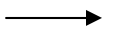
**چرا ما دست بردار نیستیم!  
حسن صالحی**

صفحه ۱۳

**ماجرای هخا و منشعبین  
کاظم نیکخواه**

صفحه ۱۵

**آزادی، برابری، حکومت کارگری!**



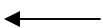
فراخوان داده و یا خانه کارگر فراخوان داده. گفتیم بروید شعارهایتان را ببرید. کارگران در خیابان هستند، بروید شعارهای چپ را ببرید. اول مه را هم خودمان فراخوان دادیم. می خواهم بگویم آن چیزی که جدید است، و کاملاً مغایر با کمونیست کارگری است، موضع مردم بنشینید خانه است. این کاملاً جدید است.

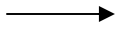
کار نیست. فروپاشی است. خوب کاراکتر اصلی فروپاشی چیست؟ نیروهای طبقات دیگر، همان هایی که قرار بوده در بینش و گرایش که در حزب ما به ما مطرح می کردند، برویم با لطایف الحیل یک طوری کنار بیاییم، ائتلافی را بسازیم و دولت ائتلافی را بیاوریم روی کار. دولت موقت ائتلافی. دولت موقت انقلابی ما و بقیه. اینها کاراکترهای سناریوی فروپاشی اند. و مردم قرار نیست نقشی بازی کنند. لاقل در این فاز تا قبل از افتادن جمهوری اسلامی، دوره فروپاشی است و در این دوره قرار نیست مردم نقش مهمی بازی کنند. بنابراین این تز که راست دست بالا دارد کاملاً منطبق می شود با این تحلیل که انقلابی در کار نیست، هنوز نوبت کمونیست ها نرسیده است. نوبت چپ نیست. وضعیت سیاسی نیروهای اصلیش راست است. این را کی می گویند؟ این را وقتی می گویند که کل جنبش سرنگونی به چپ چرخیده است. وقتی حزب ما چنین نفوذ و قدرتی دارد. ما حتی وقتی که حزبمان خیلی از این ضعیف تر بود جنبش مردم را پیاپی راست نمی نوشتیم. همیشه سعی کرده ایم هر حرکت اعتراضی مردم را ریکالیزه کنیم. چون می دانیم اعتراضات مردم با هر بهانه و محملی باشد در جوهرش و در مضمونش حرکت مردم راست نیست. حتی آتروزی که ما ضعیف بودیم. از نظر اَبژکتیو و وضعیت عینی سیاسی، مردم ضد مذهب و ضد رژیم آخوندی اعتراض میکنند. مردم کافی است بیایند خیابان تا بگوئیم خیابان ها مال است. شعاری که همیشه می دادیم، خیابان ها مال ماست. مردم اگر بیایند در خیابان ها اعتراض کنند جشن ماست. ما می توانیم خطمان را بچسبانیم، درخارج کشور این کار را در ۱۸ تیر کردیم. یک سال و نیم قبل. در داخل کشور بارها این کار را کردیم. شعار آزادی برابری را بردیم. شعار لغو آپارتاید جنسی را بردیم. شعار ضد سنگسار را طرح کردیم. تمام این شعار ها را ما بردیم در میان مردم. و الان در این مقطع کسی بیاید بگوید راست دست بالا را دارد، دقیقاً این می خورد به همان تری که در پلنوم ۱۶ گفتند (و در بحثهای اخیر تکرار و تئوریزه اش

کردند) که رژیم فرو می باشد و انقلابی در کار نیست. دو ماه بعد سه ماه بعد از پلنوم دینیم آن وضعیت ۱۸ تیر را و تمام آن ترها دود شد رفت به هوا. امسال هم باز بعد از ۱۸ تیر امسال یک دوره مردم آرام بودند و ساکت بودند. دوستان انشعابی اولش آمدند سکوت و آرامش ۱۸ تیر را به گردن حزب شکستند. بعداً هم گفتند اینقدر ظاهر حزب ما خراب کرده که حالا راست دست بالا را پیدا کرده است. تحلیل آنها این است، راست دست بالا را پیدا کرده است. نمونه اش هم آقای اهورا. من بعداً می گویم آقای اهورا مشخصاً نمونه چه چیزی است. نه قدرت راست بلکه دقیقاً اهورا تجسم و سمبل انسانی بیچارگی و زبونی و بی آلت رناتوی راست است. این را بعداً بحث میکنم. ولی در همین سطح بحث بگذارید اینرا بگویم که در حالی که حزب ما بسیار بسیار قوی تر و وسیع تر از سه سال پیش چهار سال پیش در خیابان است، مطرح است، نفوذ دارد، پایگاه دارد، در این شرایط اینها می آیند می گویند که راست دست بالا دارد. بنظر من کسی که چنین حرفی می زند دارد قبل از هر چیز خودش به راست کمک می کند. کسی که دارد این حرف را می زند اهورا را از خود اهورا جدی تر گرفته است. از کل اپوزیسیون راست اهورا را جدی تر گرفته است. اینطور که حزب منشعبین اهورا را تحویل می گیرند، حتی تلویزیون های لس آنجلسی هم این کار را نکردند. حتی در روزهای آخر هم این کار را نکردند. و آنوقت حزبی بخودش میگوید چپ و تحلیل میدهد که مردم در لیبک به اهورا آمدند به خیابان. ببینید کسی که دارد می گوید هژمونی دست راست است، در شرایطی که واقعیت کاملاً بر عکس است، دارد عملاً کمک می کند یواش یواش هژمونی دست راست بیافتد. چه خواهد چه نخواهد نتیجه اش اینست. در شرایطی که راست روز بروز بیشتر مستاصل و منزوی میشود، کسی که دارد این حرف را می زند دارد مستقیماً آب می ریزد در آسیاب اهورا و کل اپوزیسیون راستی که خودش زبان اش بند آمده نمی داند چی بگوید. خودش دارد عرق شرم را بعد از افتتاح اهورا از

پیش شانی اش پاک می کند. منتهی برای اینها اهورا یک پدیده سیاسی جدیدست. بنظر من اهورا کاریکاتوری بیشتر نیست. اینرا بیشتر باز می کنم. ولی برای اینها نقش اساسی دارد، چرا؟ برای اینکه تز دوره انقلاب نیست، دوره فروپاشی است، به چنین کاراکترهای سیاسی ای احتیاج دارد. باید اعتراض مردم را پیاپی اهورا بنویسد تا بتوانند تئوری هایشان و بینش و افقشان را توجیه کنند. این یک نکته سر قضیه فراخوان عجیب غریب مردم بنشینید خانه. نکته دیگر حرکت رادیکال مردم در این قضیه است. ما بر اساس سیاست همیشه گمان گفتیم مردم از این فرصت استفاده کنید و شعار ها و خط و بحث خودمان را طرح کردیم. و جالب اینکه اولین انعکاسی که گرفتیم شعار "سوسیالیسم پیا خیز برای رفق تبعیض" بود. که هیچ نیروی چپی این شعار را نمی داد، ما هم نمی دادیم. یک شعار ریتیمیک و با وزن و قافیه. نظیر دیگر شعار هایی که در خیابان ساخته میشود و مطرح می شود، مردم اینرا گفتند. مثل آزادی اندیشه با ریش و پشم نمی شه. منتهی طبعاً شعاری بسیار چپ تر بسیار جلوتر بسیار استراتژیک تر از آن. سوسیالیسم پیا خیز برای رفق تبعیض. ما این شعار را گرفتیم، تیتراش کردیم، راجع به آن حرف زدیم. این نشان دهنده صحت موضع ما بود. اینکه مردم وقتی بیایند در خیابان حرف خودشان را می زنند. اهورا چی گفته بود؟! ایشان گفته بودند لباس سفید بپوشید. به پاسدار و ارتش و کمیته وغیره گل بدهید و شعار هم ندهید. هیچ کدامش را مردم رعایت نکردند. نه تنها آمدند شعار دادند، بلکه چپ ترین شعاری که می توانستند را هم دادند. سوسیالیسم پیا خیز برای رفع تبعیض. حزب منشعبین می گویند که این شعار را ما جعل کرده ایم؟! میگویند "خوب حالا چهار نفر این شعار را دادند. این خلصت نما نیست. خلصت نما شعار های راست است." من می گویم یک امام جمعه سر منبر این حرفها را زد که این دوستان می زنند؟ جرات می کند رژیم بیاید بگوید، نه مهم نبود شعاری ندادند. منتهی بیخ گوش خودمان رفقای

دیروزمان دارند می گویند "نه این شعار را کسی نداده و یا چهار پنج نفر بیشتر ندادند." یا "این شعار خلصت نما نیست."! شما چه هستید بلا نسبت؟! اگر حتی یک نفر این شعار را در خیابان داده، آنقدر منعکس شده که گزارش اش دست ما رسیده. شعار "سوسیالیسم دوی مردم" یا شعار "سوسیالیسم درد ایران" - هر دو اش را من شنیدم - هم مطرح شده. حتی اگر هم یک نفر این گزارش را داده و آمده روی میز شما، شما اگر چه هستید باید پرچم اش کنید، بلند اش کنید، بگوئید چپ حضور داشت. که واقعا همین طور هم بوده است. دوستان میگویند دروغ است و یا نه مهم نیست سه نفر و نصفی اند؟! خاتمی هم رویش نمی شود این حرف را بزنند! این اولین بار است حزبی با ادعای کمونیستی می گوید شعار سوسیالیستی مهم نیست، این شعار جانبی است. خوب اهورا از این بلند گو بهتر نمی داند از کجا می توانست پیدا کند. یک نفر در کل اپوزیسیون و در کل جامعه ۷۰ میلیونی ایران اهورا را جدی گرفت و آن هم حزب منشعبین عزیز ماست. و نه تنها جدی گرفت بلکه کمک کرد به آن. و گفت چپ جدی نیست. چپ یک شعار است، چهار نفر و نصفی اند. جعل کردند. خوب معلوم است چرا اینها را میگویند. چپ نیستند. "وقتی سوسیالیسم قرارست مردم را رم بدهد مردم نمی آیند در خیابان سوسیالیسم بگویند. پس تئوری هایمان چی می شود. وقتی قرار باشد بعد از تصرف قدرت سیاسی تازه برویم انقلاب سوسیالیستی را سازمان بدهیم، الان موقع انقلاب سوسیالیستی نیست، الان سوسیالیسم کسی را تهییج نمیکنند. مردم چرا نمی فهمند. چرا زود تر از موقع آمده در خیابان دارد اینرا می گوید. باید جعلی باشد." این شعار در این دیدگاه تحلیلا جعلی است. این شعار تحلیلا متعلق یک اقلیت به چهار نفره است. تحلیلا غلط است. تحلیلا نباید گفته می شد. آنهم در روزی که اهورای ناسیونالیست مذهبی فراخوان داده. جرم چهار برابر شد! نباید این شعار را داد آنهم در یک چنین روزی. نه موقع اش است. نه لزومی دارد. اگر هم وقتی





این شعار را یکی بگوید مردم دور و برش ممکن است در بروند و رم کنند. این شعار را نباید داد. بنابراین تحلیلا این شعار وجود ندارد. ما باید چشممان را ببندیم بنا به تحلیل مان بگویم "مهم نیست، کسی این شعار را نداده يك نفر بوده، چهار نفر بودند. این حزب فرقه ایدئولوژیک مائوئیستی دارد جعل می کند این شعار را!" این اشتباه تاکتیکی نیست. مشکل تحلیل و دیدگاه پشت این موضع است که کار بدست رفقای سابق ما داده است!

بگذارید منم تعلیم را از این شعار در اینجا بگویم. بنظر من شعار سوسیالیسم پیا خیز برای رفع تبعیض عکس العمل چه جامعه به بحثهای اخیر حزب بود. من فکر می کنم تا حد زیادی انشعاب از ما را خطاب قرار داد. بنظر من جامعه جواب منشعبین و حزیشان را داد، از درون خیابان داد. من فکر می کنم اگر این پلیمیک ها نمی شد و این فایل ها روی سایت نمی آمد، اگر جامعه متوجه نمی شد از طریق تلویزیون که بحث ما بر سر چیست چه بسا شعار سوسیالیسم پیا خیز برای رفع تبعیض را در خیابان نمی دادند. من فکر می کنم این جواب چه جامعه است به تر سوسیالیسم زود است به تر سوسیالیسم مردم را رم می دهد. مردم دارند به آن حزب جواب می دهند. می گویند برو کنار آقا جان برو کنار بگذار کارمان را بکنیم. سوسیالیسم دوی درد مردم است. سوسیالیسم پیا خیز برای رفع تبعیض. بنظر من این ورود جامعه به پلیمیک ماست. من در کنگره گفتم پلیمیک ما دورنی نبود. جامعه هم دارد می گوید دورنی نبود. میگویند ما موضع داریم. می آید در خیابان. درست بعد از این جمل می آید "سوسیالیسم دوی درد مردم"، "سوسیالیسم پیاخیز برای رفع تبعیض" را طرح میکنند. در ۱۸ تیر پارسال در سه هفته تظاهرات این شعار ها را نداشتیم. هیچ وقت نداشتیم. بنظرم تصادفی نیست که درست بعد از این پلیمیک و جمل بر سر سوسیالیسم جامعه با این شعار ها

جواب می دهد. مردم دارند در پلیمیک ما دخالت می کنند. دارند جواب منشعبین را می دهند. طبیعی است که دوستان انکار کنند و بگویند خبری نیست! و به روی مبارک هم نیاورند که این شعار اصلا ممکن است. این شعار صحت موضع ما را نشان می دهد. مردم به هر بهانه ای باید بیایند حرف خودشان را بزنند. حتی شیطان رجیم هم فراخوان تظاهرات داشته باشد، مردم اگر بیایند بگیرند سوسیالیسم پیا خیز برای رفع تبعیض همان شیطان رجیم باید برود هفت تا سوراخ قایم شود. همانطور که الان دارند میگویند هخا در خفا. در رفت و معلوم نیست در کدام سوراخ قایم شد. آمد و رفت و تمام شد رفت. ما در کنگره چهارم گفتیم می آیند و می روند. این شخصیت ها در ایستگاههای بین راه می آیند و می روند. این انرژی و مبارزه مردم است که هخا را انداخته جلوه بر عکس. این را فکر کنم علی جوادی در مقاله اش نوشته بود. این انرژی مردم و چه و جنبش مردم بود که هخا را جناباند. ولی دوستان جنبش را فروختند به راست. می گویند راست هژمونی دارد! حتی وقتی مردم در خیابان سوسیالیسم را شعار میدهند گوششان را می گیرند. جنبش و مردم را میدهند دست راست برای اینکه بگویند انقلابی در کار نیست و فرو پاشی است و سوسیالیسم بعدا. ببینید رفقا، تر سوسیالیسم بعد از تصرف قدرت سیاسی اهمیت اش در این نیست که بعدا چکار می کنند. اهمیت اش در این است که امروز سازماندهی انقلاب در دستور نیست. کسی که می گوید انقلاب سوسیالیستی را بعدا سازمان می دهد مقصودش این نیست که امروز انقلاب دمکراتیک را سازمان می دهد فردا سوسیالیستی را. امروز اصلا انقلابی در کار نیست، فروپاشی است. بعدا را بگذارید کنار. مثل وعده های انتخاباتی است که الان پوش و کری در انتخابات میدهند. بعدا ما رئیس جمهوری شدیم چکار می کنیم همه اش وعده انتخاباتی است. امروز چی می گویند؟ امروز چه کار می کنید؟ بنابراین این تر که در پلانفرم حزیشان هم آمده که ما بعد از تصرف قدرت سیاسی انقلاب سوسیالیستی را سازمان می

دهیم. اهمیت اش در این نیست که می گوید بعدا. اهمیت اش این است که می گوید الان اینکار را نمی کنیم. الان انقلاب سوسیالیستی را سازمان نمی دهیم. الان هیچ انقلابی را سازمان نمی دهیم. انقلاب بعدا. مثل "بحث بعد از مرگ شاه" است. سوسیالیسم بعد از مرگ جمهوری اسلامی است، الان حرف اش را نزن زود است. عینا بحث بعد از مرگ شاه است. و نه فقط سوسیالیسم، انقلاب و سوسیالیسم بعدا. انقلاب و سوسیالیسم هر دویش بعد از تصرف قدرت سیاسی. امروز کاری نمی کنیم. خودشان دارند می گویند، در مصاحبه هایشان هم می گویند که ما طرفدار هر انقلابی نیستیم. عینا حرف بابک زهرایی و وحدت کمونیستی است. هر انقلابی که ببرد نمی خورد. انقلاب سوسیالیستی ببرد می خورد. انقلاب سوسیالیستی هم کی؟ وقت گل نی! بعد از تصرف قدرت سیاسی انقلاب را سازمان می دهید که پوچ است. کسی که بقلرت برسد دیگر علیه خودش انقلاب سازمان نمی دهد. اصلا لازم نیست راجع به این بحث کنیم. نکته اینست که بزعم دوستان امروز نه انقلابی در کار است و نه سوسیالیستی در کار است. حالا اگر ما یک حرکتی داریم که هم انقلابی است و هم در خیابان گفتند سوسیالیسم، باید بگویند "مردم اشتباه کردید. نه سوسیالیسم اش قبول است و نه حرکت شما قبول است. راست قبول است. این کار را اهورا کرده است. و ما داریم نقد اش می کنیم." این نقد اهورا نیست، این نقد سوسیالیسم و نقد انقلاب است. همانطور که گفتیم هیچ نیرویی سیاسی در هیچ بخشی از جامعه به اندازه حزب منشعبین اهورا را جدی نگرفت و اینقدر بحث و مقاله حول اش منتشر نکرد. جلسه می گذارند و ۸ مقاله می نویسند ۷ تا آن راجع به این است. اهورا اگر می دانست چنین طرفدارانی پیدا می کند خیلی زودتر ظهور می کرد!

در آخر يك نکته دیگر می خواهم اضافه کنم. اینکه خود اهورا چه جور کاراکتری است. بنظر من اهورا نشان دهنده ورشکستگی کامل اپوزیسیون راست است. اهورا کاریکاتوری است از هر

شخصیتی که اپوزیسیون راست امیدوار بود بتواند بوجود بیاورد. استیصال اشان را نشان می دهد. بیچارگی اشان را نشان می دهد و بی راهی اشان را نشان می دهد و سلطه کامل چه در جامعه را نشان می دهد. اهورا کاریکاتور است برای اینکه می گوید با ۴۰۰ هوایما می آیم قدرت را می گیریم. این کاریکاتور است ولی همانقدر کاریکاتور است که در حزب ما گفتند با ۱۰ هزار نفر می رویم خانه سه نفر را می گیریم. اهورا گفت با ۴۰۰ هوایما می رویم اینها گفتند با ۱۰ هزار نفر. در هوشان به يك اندازه کاریکاتورند به همین خاطر هر دو خوب حرف هم را می فهمند. اگر قرار است پروسه فروپاشی باشد و اگر قرار است با ۱۰ هزار نفر برویم خانه چند نفر را بگیریم. خوب با ۴۰۰ عدد هوایما هم زیاد شوخی نیست. می تواند جدی باشد و بنابراین در مقابل اش باید ایستاد. بنابراین اهورا برای این دوستان زیاد کاریکاتور نیست. اهورا بیشتر يك رقیب است. باید افشا اش کرد. باید مقابل اش ایستاد. یعنی چه؟ قرار بوده ما با ده هزار نفر برویم خانه بگیریم. شما می خواهید با ۴۰۰ تا هوایما بروید؟ نه نمی گذاریم. بعنوان يك رقیب دیده می شود بیشتر. کاریکاتور چه کاریکاتور راست را ملاقات می کند. و همدیگر را در يك جنبش می بینند. اهورا کاریکاتور راست است. اهورا نشان دهنده عجز و بیچارگی راست است. و حزب منشعبین نشانه دهنده استیصال کسی که می خواهد انقلاب نکند و هنوز اسم خودش را کمونیست بگذارد. این کاریکاتورها همدیگر را ملاقات کردند. کاریکاتور حزب با ده هزار نفر می روم خانه سه نفر را می گیریم با کاریکاتور راست که با ۴۰۰ هوایما می روم قدرت را می گیریم، همدیگر را ملاقات کردند. و بنابراین بعنوان رقیب از سوی حزب منشعبین با اهورا برخورد می شود. باید افشا اش کرد. باید جلوی اش گرفت. دوره فروپاشی است و هر دو این سناریوهای به يك اندازه موضوعیت دارد و ممکن است! يك روزی ممکن است این سلطنت طلب های ناجنس زنگ و پر انرژی با ۴۰۰ هوایما بروند. نباید بگذاریم. ما قرار بود برویم!

این دعوا دارد اتفاق می افتد و بعد نکته جالب این است که همه این حرفها را در لباس نقد به حزب ما می گویند. بری و زحمت ما می داری. پدیده اهورا نشان می دهد چه چقدر قوی است. و نه فقط پدیده اهورا، بلکه هر گاه چنین کاریکاتورهای به میدان میانند شاخص قدرت چه در جامعه است. یادتان است وقتی از هاری آمد روی کار در انقلاب ۵۷ حتی کاریکاتوری هم از يك ژنرال ارتش شاهی نبود. شاه با حکم روایی و برویایی که در دهه ۴۰ داشت خوب هر ژنرال و هر سرهنگ اش کلی ابهت داشت. از هاری آمد روی کار بهش گفتند از هاری گوساله بازم بگو نواره. بهش خندیدند. اصلا حکومت نظامی اش جوك گرفته شد چون اوج انقلاب بود و حرکت رادیکال مردم و بدبختی راست. اهورا هم همین است. کاریکاتور نیست از شخصیت های راست. اوج استیصال اشان هست. به ریش اش مردم خندیدند، از فرصت استفاده کردند، شعارهای خودشان را دادند. از اهورا گذشتند و الان رفت کنار. فقط جسد سیاسی اش را حزب منشعبین دارد زنده نگه می دارد. تمام شد رفت پی کارش. نه خودش ادعایی دارد و نه راست که از خجالت سرش را انداخته زیر. ولی هنوز ظاهرا کار برد دارد برای حزب جدید. بعد هم به خیال خودشان خیلی هم رادیکال موضع گرفتند. یکی از رفقای می گفت منزه طلبانه موضع گرفتند. این اصلا منزه طلبی هم نیست. آدم منزه طلب چپی است که لااقل عاشق کتاب هایش هست. عاشق تئوری های ملکوتی اش هست و نمی خواهد به آن تئوری ها خدشه ای بنشیند و وارد عمل نمی شود. بنظرم این دخالتگری از موضع راست است، منزه طلبی نیست. این سیاست راست را تحت نام چه پیش بردن است. دست شستن از انقلاب و تحویل دادن جنبش به راست است. کاربرد عملی تر فروپاشی و سوسیالیسم بعدا است. در جریان هخا حزب منشعبین بعنوان کاریکاتور چه ظاهر شد و کاریکاتور راست را جدی گرفت. این حزب با این نوع سیاستها عاقبتی ندارد.

# وحدت کمونیستی، تولدی دیگر!؟

## در نقد سند استراتژی انشعاییون از حزب

### مصطفی صابر

#### بجای مقدمه

انشعاییون از حزب کمونیست کارگری تنها حزب نفرت علیه ما درست نکرده اند. آنها حرف حساب مهمتری دارند! جدی میگویم. تازه حزب نفرت هم بر اساس این حرف حساب میتوان توضیح داد. لذا باید فارغ از تبلیغات هیستریک، دشنام و ترور شخصیت، اخلاقیات نازل، مسخره گی ها و غیره که ملزومات حزب نفرت ساختن است، ابتدا این "حرف حساب" را برجسته کرد، توضیح داد، نقد کرد و افشاء کرد.



این دوستان سابق دارند این هنر نمایی ها را تحت نام حکمت انجام میدهند. اسم حکمت و برنامه یک دنیای بهتر و کمونیسم کارگری را با خود یدک میکشند. وظیفه ماست که محتوای سیاسی حرکت اینها را مورد نقد قرار دهیم و از حکمت و از برنامه مان و از اسم و رسم مان با تمام توان دفاع کنیم. این یک وظیفه مهم در قبال مارکسیسم و جنبش ماست. نباید اجازه داد تزهایی بغایت راست و غیر مارکسیستی زیر لوای حکمت با خوشمزگی با تبلیغات هیستریک یا ابزار و ادوات دیگر توجیه شود. همانطور که در جریان اختلافات درونی حزب همین دوستان سرانجام در مقابل بحث های سیاسی ما شروع کردند به تهمت زدن و دشنام دادن و تبلیغات جنگ سردی که مبادا به کنگره بیایند، حالا در صحن جامعه هم میخواهند همین رفتار را بکنند تا مگر خودشان را اثبات کنند. ما نباید اجازه بدهیم. این وظیفه البته گوشه ای و تابعی از وظیفه ما در قبال جامعه، انقلاب و سوسیالیسم است. ما هرچه که بهتر علیه جمهوری اسلامی جنگیم و پرچم سوسیالیسم را محکمتر بکوییم

اینبار تحت نام حکمت و با ادبیات شبه کمونیسم کارگری به خورد نسل جوان بدهد. گویی این همان پوپولیسم و چپ غیر کارگری سابق است که دارد در اوضاع احوالی دیگر و در غیاب او سرانجام از حکمت انتقامش را میگیرد. لذا پاسخ به اینها حائز اهمیت جدی است. فقط دفاع از حکمت نیست، آموزش و جا انداختن حکمت نزد نسل جدیدی از کمونیست هاست. نقد این مباحث و مبارزه حاد و آتشین با تزهایی راست همانطور که در سطح حزب، حزبی منسجم تر و آماده تر بوجود آورد، در سطح جامعه جنبش ما را تقویت و منسجم خواهد کرد. امیدوارم حزب هرچه زودتر مجموعه وسیع و غنی ادبیاتی که علیه این تزهائ نوشته است را منتشر کند. به اصل بحث پردازیم.

#### ۱) کمونیسم بورژوازی: یک درافزوده

انشعاییون از حزب کمونیست کارگری ایران تزی مطرح کرده اند که اگر درست باشد نه فقط باید تمام مارکس و لنین و حکمت، نه فقط تمامی تجارب انقلابات کارگری و بلکه اصولا انقلابات بطور کلی و بهمین اعتبار باید کل تاریخ بشری را دوباره از نو نوشت. این تزهایی از این است: ابتدا باید قدرت سیاسی را گرفت تا بعد انقلاب کرد! این تزهایی نه فقط علیه سوسیالیسم است که اصولا علیه هرگونه انقلابیگری است. این تزهایی از لحاظ تئوریک اتویک است و در دنیای واقع به ارتجاع منجر میشود.

تا بحال ما فکر میکردیم مردم و طبعا طبقات اجتماعی انقلاب میکنند تا قدرت سیاسی را بگیرند و جامعه نوینی بسازند و تغییرات بنیادی ایجاد کنند. حالا متوجه میشویم که ابتدا باید قدرت سیاسی را گرفت تا بعد انقلاب کرد!

البته که بین انقلاب و قدرت سیاسی رابطه متقابلی وجود دارد. بقول لنین مساله اساسی هر انقلاب، قدرت سیاسی است. انقلاب مکانیزم جامعه برای تغییر و تحولات بنیادی و حل و فصل مسائلی است که در چهارچوب مناسبات موجود و یا قدرت سیاسی حاکم ممکن نیست. طبعا اولین مساله را که باید حل و فصل کند همان قدرت سیاسی است. چرا که کسب قدرت سیاسی تازه به طبقه یا طبقات انقلابی اجازه میدهد به مناسبات مالکیت دست ببرد و به آنچه که به خاطرش انقلاب کرده تحقق بخشد. انقلاب به این معنی با تصرف قدرت سیاسی شروع نمی شود و با تصرف قدرت سیاسی هم تمام نمی شود. انقلاب پدیده عظیم اجتماعی و همه جانبه تر از تصرف قدرت سیاسی است. اما بی تردید تصرف قدرت سیاسی گام تعیین کننده ای در هر انقلاب است. تصرف قدرت سیاسی اولین هدف بلافصل انقلاب و مرحله ای اساسی در پیشروی آن است. اما انقلاب بدون این پیروزی در اولین قدم و یا با آن هنوز انقلاب است. بدون آن پیروزی متوقف میشود و شکست میخورد، با آن پیروزی گام اساسی را در پیشروی برمیدارد، ادامه می یابد و فرمانش را به اجرا در می آورد. این تعاریف بویژه در مورد انقلاب کارگری صادق است.

اما همه این روابط متقابل بین تصرف قدرت سیاسی و انقلاب، نمی تواند یک اصل بنیادی و ماتریالیستی را زیر سوال ببرد. اینکه انقلاب مقدم است بر تصرف قدرت سیاسی. چیزی که لااقل به این صراحت من جایی دیگری نخوانده و نشنیده بودم تزهایی در مورد این شرط انقلاب، تزهایی تصرف قدرت بمنظور سازماندهی انقلاب بعنوان هدف فوری کمونیست هاست. حق کپی رایت این تزهایی

را باید به نام منشعبین نوشت. اما بعدا خواهیم دید که این تزهایی و پوسیده ای است که چون بعد از کمونیسم حکمت طرح میشود مجبور شده چنین رنگ و جلایی به خود بگیرد. این در افزوده انشعاییون به کمونیسم بورژوازی بعد از حکمت است. اما ابتدا باید دید آیا حقیقت دارد؟ آیا انشعاییون از حزب ما واقعا چنین ادعایی کرده اند؟

#### ۲) متاسفانه واقعیت دارد!

تزهایی "تصرف قدرت سیاسی بعنوان شرط انقلاب" اول بار در بیانیه اعلام موجودیت حزب انشعاییون طرح گردید. سیاه بر سفید نوشتند که حزب ایشان: "تصرف قدرت سیاسی را بعنوان شرط سازمان دادن انقلاب اجتماعی طبقه کارگر هدف قرار میدهد". در نظر اول برای خیلی ها این عبارت شاید نوعی اشتباه لپی یا بی دقتی و سهل انگاری در فرمولبندی به نظر میرسید. راستش ای کاش اینطور میبود. اما ما که از سابقه بحث خیر داشتیم و در دو سال گذشته با تبعات و نتیجه گیری های سیاسی این تزهایی در عرصه های مختلف در حزب کمونیست کارگری کلنجار رفته بودیم، میدانستیم که این اشتباه لپی نیست، لب کلام است! انشعاییون در سند دیگری این تزهایی را با تمام اندام و جوارح آن بیان کرده اند. گرچه این سند مغشوش و التقاطی است و میشود فشار نقد ما را بر آن دید، اما جای شکی باقی نمی ماند که حزب رفقای انشعایی واقعا تصرف قدرت سیاسی را مقدم بر انقلاب سوسیالیستی هدف قرار داده است. و ظاهرا با آب و تاب برای آن برنامه داده و مراحل آنرا بر شمرده است. به لطف این سند میتوان حتی بدون رجوع چندانی به گذشته و اطلاع از به سابقه بحث تزهایی مذکور را مستقلا



دست همه میریزد:

>> «انقلاب سوسیالیستی با کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر آغاز میشود.» <<

بنا بر صحبتی از انقلاب سوسیالیستی در بین نیست تا وقتی که طبقه کارگر قدرت را بگیرد. در همه این نقل ها تصرف قدرت سیاسی چه توسط حزب و چه توسط طبقه کارگر (که اگر آن حزب طبقه کارگر باشد حقیقتاً تفاوتی ندارد) مقدم بر انقلاب سوسیالیستی است. نه فقط حزب انشعابیون تصرف قدرت را پیش شرط سازماندهی انقلاب اجتماعی اش قرار داده بلکه اعلام میشود اصولاً تصرف قدرت از جانب طبقه کارگر آغاز انقلاب سوسیالیستی است! سوالی که بلافاصله مطرح میشود این است: طبقه کارگر و یا حزبی چگونه و در چه پروسه ای تصرف قدرت کرده است؟ طی یک جدال مسالمت آمیز از طریق اصلاحات و پارلمان و در چهارچوب قانونی جامعه بورژوازی؟ از طریق کودتا و یک حرکت ضربتی نظامی؟ از طریق یک انقلاب؟ کدام انقلاب؟ انقلاب غیر سوسیالیستی قبل از تصرف قدرت سیاسی؟ کسانی که میخواهند تصرف قدرت کنند تا انقلاب سوسیالیستی کنند، اگر جدی هستند، اول باید روشن کرده باشند قدرت را چگونه فتح کرده اند. اگر نمی خواهیم سوسیالیسم یک وعده و یک اتوپی باشد، باید معلوم کرد که راه واقعی و عملی قدرت گیری طبقه کارگر و یا حزبی چیست؟ و ضمناً خوب دقت کنید که ما داریم راجع به اوضاع ایران صحبت میکنیم. این تها هر اندازه عام باشد، با توجه و برای اوضاع ایران و انقلاب معینی در ایران طرح شده است.

البته بی انصافی نباشد منشعبیون همه اینها را هم معلوم کرده اند. چیزهایی مثل "تلاطم انقلابی" و "قیام کمونیستی" هم مطرح کرده اند که قرار است مکانیسم های قدرت گیری دوستان باشد. اما اینها هنوز هیچکدام هنوز انقلاب سوسیالیستی نیست. این انقلاب

مورد بررسی قرار داد. منظور سند "سوسیالیسم، حزب و قدرت سیاسی" است که به نوعی "استراتژی" این رفقا است و در کنفرانس کادرها (در واقع کنگره موسس حزب انشعابیون) به تصویب رسیده است. خوشبختانه این سند را دیگر کسی نمی تواند کتمان کند و بگوید، "پس گرفته بودم"، "مال دوسال پیش بود" و یا "منظورم چیز دیگری بود". یا بگوید "این نظر فلاتی است، در حزب ما تعدد نظرات است!!" همه دور هم جمع شده اند عقل هایشان را روی هم ریخته اند و "استراتژی" مشترکشان را در جمع تاسیس کننده اش تصویب کرده اند.

در بند یک سند استراتژی آمده است: "هدف فوری و بلاواسطه" حزب ایشان "تصرف قدرت سیاسی، اعلام حکومت سوسیالیستی و سازمان دادن انقلاب اجتماعی طبقه کارگر است." تنها تفاوت در اینجا با فرمولبندی بیانیه اعلام موجودیت که فوق آمد در این است که بین "تصرف قدرت" و "سازمان دادن انقلاب اجتماعی طبقه کارگر"، اعلام حکومت سوسیالیستی هم اضافه شده است. این کمکی به مشکل مورد بحث ما نمی کند. بلکه تلویحاً جا باز میگذارد که از نظر دوستان تصرف قدرت سیاسی و اعلام حکومت سوسیالیستی دو موضوع متفاوتند! (که هست.) یعنی یک مرحله دیگر هم قبل از سازماندهی انقلاب اجتماعی طبقه کارگر تعریف شده است. اما تفاوت دیگر در این فرمولبندی این است که تصرف قدرت سیاسی دیگر "شرط" سازماندهی انقلاب اجتماعی نیست، بلکه قدم اول و هدف فوری و بلاواسطه حزب منشعبین است که یک وقتی انقلاب سوسیالیستی را سازمان میدهند. این فرمولبندی میتواندست از این لحاظ پیشرفتی به نسبت فرمولبندی بیانیه اعلام موجودیت به حساب بیاید. اما بند دوم سند حاضر آبی پاکتی بر روی

وقتی آغاز میشود که حزب انشعابیون و یا طبقه کارگر قدرت را بگیرد. با همین دستکاری "کوچک"، یعنی مقدم کردن تصرف قدرت سیاسی بر انقلاب اجتماعی یک سیستم پاخورده و البته مندرس کمونیسم بورژوازی در سند "استراتژی" ارائه میگردد که ما قبلاً نزد پوپولیستهای وطنی نقد کرده بودیم. اما از آنجا که اینگونه ترهات را "دفاع از مارکسیسم" نامیده اند و آنرا به منصور حکمت بسته اند. ما مجبوریم خیلی خلاصه هم که شده مستقیماً به خود حکمت و مارکسیسم مراجعه کنیم تا تناقض آشکار تر اول تصرف قدرت، بعد انقلاب و یا انقلاب سوسیالیستی با تصرف قدرت طبقه آغاز میشود را با الفبای مارکسیسم نشان دهیم.

### ۳) مانیفست و انقلاب کارگری

مانیفست کمونیست بروشنی تاکید میکند که چگونه انقلاب پرولتری خود لازم و ابزار سرنگونی بورژوازی و تصرف قدرت سیاسی از جانب طبقه کارگر است و در همان حال چگونه تصرف قدرت سیاسی خود گام اول در انقلاب پرولتری است. در تبیین مانیفست (و راستش هر آدم سلیم النفسی) انقلاب بر تصرف قدرت مقدم است و در عین حال همانطور که گفتیم گامی در پیشروی انقلاب است. مانیفست کل این روند، - یعنی انقلاب، سرنگونی بورژوازی، تصرف قدرت و انقلاب در مناسبات تولید - را انقلاب سوسیالیستی یا انقلاب پرولتری تعریف میکنند. نه اینکه چنانکه دوستان منشعب میگویند با تصرف قدرت از جانب طبقه کارگر و حزبی تازه انقلاب سوسیالیستی آغاز شود. این ادعای منشعبیون یک تحریف عیان مارکسیسم است.

مانیفست در فصل اول که شکل گیری و مراحل تاریخی مبارزه کارگری از مبارزه علیه ماشین، تا به سیاست کشیده شدن، تا ایجاد تشکل های توده ای، تا متحد شدن

در حزب سیاسی و انقلاب و تصرف قدرت سیاسی را بر میشمرد، چنین جمعبندی میکند: >> «ما ضمن توصیف مراحل کلی رشد و تکامل پرولتاریا آن جنگ داخلی کم و بیش پنهان درون جامعه موجود را تا آن نقطه ای که انقلابی آشکار در میگرد و پرولتاریا با بر انداختن بورژوازی از طریق زور حاکمیت خویش را پی می افکنند، دنبال کرده ایم.» << (صفحه ۷۶ متن فارسی، فکر کنم ترجمه پورهرمان باشد.)

اینجا جای هیچ تردیدی نیست که درگرفتن "انقلابی آشکار" و "برانداختن بورژوازی از طریق زور" لازم "پی افکندن حاکمیت خویش" است. نه آنکه گرفتن قدرت تازه شرط و یا آغاز انقلاب سوسیالیستی باشد! کسی ممکن است بگوید که آن "انقلاب آشکار" هنوز انقلابی کارگری و سوسیالیستی نیست. یک "تلاطم انقلابی" است و انقلاب سوسیالیستی تازه بعد از تصرف قدرت توسط طبقه کارگر شروع میشود. چنین کسی نه فقط هیچ از مانیفست نفهمیده است بلکه درکی هم از انقلاب و بویژه انقلاب سوسیالیستی ندارد. برای چنین کسی انقلاب سوسیالیستی یک مفهوم ایده آلیزه شده و کتابی است. انقلابی که قرار است هرگز هم رخ ندهد! اما برای مارکس انقلاب پدیده ای عینی است، به اراده کسی در نمی گیرد. پایه مادی انقلابی که اینجا مانیفست از آن صحبت میکند "جنگ نهان و آشکار داخلی" است که یک سوی آن پرولتاریا است. این "انقلاب آشکار" هر اسم میخواهد روی آن بگذارید همان انقلابی است که میتواند بورژوازی را سرنگون و پرولتاریا را به پیروزی برساند. این انقلاب به همان اندازه کارگری و سوسیالیستی است که طبقه کارگر و حزبی، با شعارها و شیوهها و افق اش در آن حضور دارد و مهرش را بر آن میکوبد. در عین حال همان انقلابی است که برای حل و فصل تناقضات بنیادی جامعه موجود علیرغم اراده طبقات (چه

رسد احزاب) درگرفته است. همان انقلابی است که با قدرت گیری پرولتاریا گام نخست را به پیش بر میدارد و برای پیروزی نهایی فقط میتواند تا به آخر سوسیالیستی باشد. یعنی مناسبات سوسیالیستی را مستقر کند. کل آن انقلابی آشکار، بر انداختن بورژوازی از طریق زور، و برقراری حاکمیت پرولتاریا، همه لحظات متفاوت حرکت و پیشروی یک پدیده واحد و عظیم اجتماعی اند: انقلاب پرولتری! که تازه حتی اینجا تمام نمی شود. تازه گام اولش را برداشته است.

این درک مانیفستی از انقلاب کارگری را با درک دوستان ما مقایسه کنید، که انقلاب سوسیالیستی با قدرت گیری طبقه کارگر تازه آغاز میشود. در مانیفست انقلاب مکانیسم اجتماعی به قدرت رسیدن طبقه کارگر و برقراری سوسیالیسم است. در تعبیر دوستان قدرت گیری طبقه کارگر مکانیسم اجتماعی "شروع" انقلاب سوسیالیستی است. طبقه کارگر در این تعبیر بدون انقلابش به قدرت میرسد تا تازه انقلاب کند. آیا این هپروتی و بی ربط به تاریخ و غیر واقعی نیست؟ آیا این عملاً مسخ کردن انقلاب کارگری و احاله انقلاب سوسیالیستی به ناکجا آباد نیست؟

چند صفحه بعد در ابتدای فصل دوم (صفحه ۸۰) مانیفست میگوید: >> «نزدیکترین هدف کمونیستها همان است که دیگر احزاب پرولتری در پی آند: یعنی متشکل ساختن پرولتاریا به صورت یک طبقه، سرنگون ساختن سیادت بورژوازی و احراز قدرت حاکمه سیاسی پرولتاریا.» <<

نزدیکترین هدف کمونیست های مانیفستی را با نزدیکترین هدف انشعابیون ما مقایسه کنید. متشکل ساختن پرولتاریا به صورت یک طبقه (اساساً حول حزب و تشکل های توده ای و مبارزه سیاسی و طبقاتی، که مانیفست قبلاً و بدقت مراحل آنرا توضیح داده) سرنگون





ساختن سیادت بورژوازی (که مانیفست قبلا نشان داده است که در اوج یک کشاکش عیان و نهان و یک انقلاب آشکار و از طریق زور ممکن است) و احراز قدرت حاکمه سیاسی پرولتاریا، هدف فوری کمونیست هاست. دوستان تمام این پروسه را معکوس کرده اند. تصرف قدرت سیاسی را هدف فوری خود قرار داده اند تا بعد طبقه کارگر را متشکل کنند و انقلاب اجتماعی را سازمان دهند! و اینرا هم به منصور حکمت نسبت داده اند. بعدا به تعابیر مغلوطنی که از رابطه حزب و طبقه، حزب و جامعه و حزب قدرت سیاسی و بحث های منصور حکمت می دهند میرسیم. بعدا خواهیم دید که هدف واقعی و زمینی از این معکوس کردن روند انقلاب کارگری چه معنی واقعی بویژه در اوضاع امروز ایران دارد. خواهیم دید معنی اینها چیزی در حدود همان شرکت در دولتهای نوع حجابیان" کذایی است و بس، که اضافه هم هیچ انقلاب کارگری و سرنگونی بورژوازی لازم ندارد! (فاکت: دولت نوع حجابیان برای سرکوب چنین انقلابی می آید!) اما اینجا فعلا تمرکز بر سر نشان ضدیت آشکار و غیر قابل لاپوشانی ترها و استراتژی انشعابیون با مانیفست و مبانی خدشه ناپذیر مارکسیسم است. در همین سطح بحث اگر کسی تعبیر انشعابیون را از "حکمتیست" بپذیرد باید اینرا هم بپذیرد که گویا منصور حکمت با مانیفست تعارف داشت، یا به نتایجی رسیده بود که دقیقا نسبت معکوس با ترها و جمبعندی های مانیفست دارد و از ترس کسی و یا از سر مصححت آنرا پنهان میکرد. گویی منصور حکمت ریاکار بود. منصور حکمتی که در توضیح کمونیسم کارگری اش بیش از هر اثر دیگر از مارکس و لنین، مردم را به همین مانیفست رجوع داده است. بر آن تکیه کرده و ترها و مبانی مانیفست را در اوضاع و احوال جهان امروز باز کرده و توضیح داده است. (مخصوصا به سمینار

اول کمونیسم کارگری او رجوع کنید.) منصور حکمتی که تا آخرین نفس همین مانیفست را بی پرو برگرد تایید میکرد و در همان بحث های حزب و جامعه هم بارها میگوید که چطور آنچه او میگوید قبلا اساس اش در مانیفست آمده و او تنها یک بار دیگر آنرا از زیر آوار "میراث اختناق و سرکوب کمونیستها" بیرون میکشد.

#### ۴ چشم هایتان را باز کنید!

مانیفست در پایان فصل دوم با اشاره به مباحث قبلی و از جمله نقل هایی که آوردیم انگار دارد مستقیا با منشعبین سخن میگوید: "در فوق دیدیم که نخستین گام در انقلاب کارگری عبارت است از ارتقا پرولتاریا به مقام طبقه حاکمه و به کف آوردن دمکراسی" (ضمنا فکر کنم "پیروزی در نبرد برای دمکراسی" ترجمه بهتری باشد.) اینجا دیگر مانیفست روشنتر از هر جایی دارد میگوید که تصرف قدرت سیاسی نخستین گام در انقلاب کارگری است. یعنی انقلاب کارگری وجود دارد، در گرفته است، که نخستین گام در آن "ارتقا پرولتاریا به مقام طبقه حاکمه" است. انقلاب کارگری نخستین گام اش را قبل از اینکه خودش راه افتاده باشد بر نمی دارد. مانیفست تصرف قدرت سیاسی از جانب طبقه کارگر را کلید تغییر جامعه، پیشروی انقلاب پرولتری و به سرانجام رساندن آن میداند. اما دیگر به این موضع ایده آلیستی و هپروتی نمی افتد که تصرف قدرت را "شرط" انقلاب و یا تازه آغاز" انقلاب کارگری بداند.

همینطور بالاتر گفتم کسی که فکر کند منظور مانیفست از "انقلاب آشکار" در عبارت سابق الذکر انقلاب دیگری جز انقلاب کارگری یا "تلاطم انقلابی" و نظیر این است، چیزی از مانیفست نفهمیده است. اینجا مانیفست خود بروشنی میگوید "نخستین گام در انقلاب کارگری"، و نه انقلاب دیگری، تصرف قدرت سیاسی از جانب طبقه کارگر است. (اینرا هم بگویم مانیفست در فصل چهارم مشخصا

از "انقلاب بورژوازی آلمان" صحبت میکند. یعنی دست مارکس و انگلس بسته نبود تا هر جا لازم باشد ماهیت غیر کارگری انقلاب مورد نظرشان را گوشزد کنند. ضمن اینکه در مورد همین انقلاب آلمان هم تاکید داشتند که در اوضاع و احوال مشخص آنروز تنها "پیش درآمدی بر انقلاب پرولتری" میتوانست باشد.)

بالاخره اگر کسی هنوز در تعارض بنیادی مانیفست با ترهای دوستان شک دارد خوبست به صفحه ۹۵ پایان فصل دوم رجوع کند، این از همه روشنتر است:

>>>...قدرت حاکمه سیاسی به معنای خاص کلمه عبارت است از اعمال زور متشکل یک طبقه برای سرکوب طبقه دیگر، هنگامیکه پرولتاریا بر ضد بورژوازی ناگزیر به صورت طبقه ای متحد گردد و از راه یک انقلاب خویش را به طبقه حاکمه مبدل کند بعنوان طبقه حاکمه مناسبات کهن تولید را از طریق اعمال جبر ملغی سازد آنگاه همراه این مناسبات تولیدی شرایط وجود تضاد طبقاتی را نابود کرده و نیز شرایط وجود طبقات بطور کلی و در عین حال سیادت خود را هم بعنوان یک طبقه از بین میبرد.<<

دوستان منشعب و کسانی که تز مششع اول تصرف قدرت و بعد انقلاب را با کمونیسم کارگری اشتباه گرفته اید! لطفا به عبارت فوق از مانیفست و بویژه آن "از راه یک انقلاب" توجه کنید. توجه کنید که بر "تبدیل شدن به طبقه حاکمه" مقدم است، شرایط و مقدمه و ابزار قدرت گیری طبقه کارگر و حزبش است. تز اول قدرت و بعد انقلاب "درافزوده" و استراتژی شماسست. مانیفست و کمونیست کارگری مارکس اینرا نمی گوید!

اینجا مانیفست درک کلاسیک و پایه ای مارکسیسم از قدرت حاکمه سیاسی و رابطه اش با انقلاب کارگری را بیان میکنند. این پاراگراف دارد همچنین کل انقلاب کارگری و مراحل آنرا تعریف میکند. انقلابی که در میگیرد به

سرنگونی بورژوازی و استقرار حاکمیت پرولتاریا منجر میشود و تا نابودی کامل تمامی بقایای مناسبات کهن ادامه دارد. همین درک بعدا توسط مارکس و انگلس و لنین و حکمت تدقیق شده و بسط داده شده است. اما کسی که تصرف قدرت (حزب یا طبقه) را ما قبل انقلاب سوسیالیستی قرار داده است از همین سطح بنیادی و پایه ای راه خود را جدا کرده است. چنین کسی ریگ بزرگ و عجیبی در نقش دارد که لنگیدنش را فقط میتواند از دید نزدیک بین ها و کسانی که مانیفست را خوب نخوانده اند و تازه آنهم برای مدت کوتاهی پنهان کند. چون ما به ازاء این ترها در صحنه سیاست ارتجاع خواهد بود و نه فقط مقابله با سوسیالیسم که رودروئی با انقلاب در دنیای معاصر ما خواهد بود.

بگذارید این نکته را که قبلا در مطالب دیگری به آن اشاره کرده ام کمی توضیح دهم و این بنوعی جمبعندی هست از مروری که بر مانیفست (در قیاس با ترهای منشعبین) داشتیم.

از زمان مانیفست به اینطرف، هر انقلابی که در جوامع سرمایه داری درگرفته میتوانسته انقلابی سوسیالیستی باشد و یا پیش درآمد انقلاب سوسیالیستی باشد. شرط اینهم چیزی جز وجود یک پرولتاریای کمونیست، یک حزب انقلابی کمونیستی که بتواند نیروی کافی به

دور خود جمع کند و در دل یک انقلاب و از طریق آن نیروی کافی برای سرنگونی بورژوازی و تصرف قدرت فراهم کند، نیست. کسی که تصرف قدرت از جانب طبقه کارگر (طبعاً توسط حزب اش) را مقدم بر انقلاب سوسیالیستی، "شرط" آن و یا "آغاز" آن قرار دهد، نه فقط خود این انقلاب سوسیالیستی را عملا تعویق به محال میکند، بلکه در

مقابل هر انقلاب دیگری و کلا "انقلاب بطور کلی" (به این ترم "انقلاب بطور کلی" بعدا میرسیم!) هم می ایستد. چرا که بطور واقعی تصرف قدرت از جانب طبقه کارگر (در یک انقلاب کارگری) یا حتی

فراهم کردن پیش شرط های تصرف قدرت از جانب طبقه کارگر (در یک انقلاب دمکراتیک) تنها و تنها میتوانسته محصول همین انقلابات و به پیش راندن و رهبری کردن و به پیروزی رساندن آنها توسط کمونیستها باشد. نه برعکس. قدرت گیری طبقه کارگر "آغاز" هیچ کدام از انقلابات واقعی ای که در دنیای معاصر صورت گرفته نبود، نمی توانسته باشد و در آینده هم نخواهد بود. تزی که قدرت گیری کمونیستها و طبقه کارگر را مقدم بر انقلاب تعریف میکنند نه فقط تزی ضد کمونیستی که تزی ضد انقلابی است. کسی که زبانش میسوزد که بگوید انقلاب، زنده باد انقلاب، کسی که به طعنه میگوید "انقلاب در نمی زند"، کسی که ما را در اوضاع احوال امروز ایران که همه چیز بسرعت برای یک انقلاب آماده میشود بعنوان "مداح انقلاب" لعن میکند، و وقتی اوضاع و شرایط انقلابی به آن زور می آورد میگوید "طرفدار انقلاب سوسیالیستی" است تا از همین انقلاب مشخص (که اتفاقا اگر برسمیت اش بشناسد و در آن فعالانه دخالت کند، یک انقلاب سوسیالیستی خواهد بود) طفره برد، چنین کسی نه فقط از سوسیالیسم (که بهترین شانس اش همین انقلاب جاری است) که از انقلاب هم رم میکند.

#### ۵ و یک دنیای بهتر!

ولی شاید مانیفست دیگر کهنه شده است. نکند منصور حکمت در یک دنیای بهتر که این دوستان برنامه خود قرار داده اند یک حرفهایی زده است که متفاوت است؟ اجازه بدهید ببینیم.

در دنیای بهتر در بخش "انقلاب پرولتری و حکومت کارگری"، منصور حکمت مینویسد:

>>>انقلاب کارگری باید دولت بورژوازی را به زیر بکشد. مقاومت بورژوازی در برابر انقلاب و بویژه در مقابل اشتراکی شدن وسائل تولید، حتی پس از درهم شکسته شدن



قدرت دولتی اش ادامه خواهد یافت. از اینرو تشکیل يك حکومت کارگری که این مقاومت را خنثی کند و فرمان انقلاب را به اجراء دریاورد، امری حیاتی است...»

می بینید که منصور حکمت و دنیای بهتر، درست مثل مارکس و انگلس و مانیفست، میگوید که وظیفه انقلاب کارگری پایین کشیدن دولت بورژوازی است و حکومت کارگری محصول انقلاب کارگری و برای درهم شکستن مقاومت بورژوازی و به اجرا درآوردن فرمان انقلاب حیاتی است. می بینید که درک برنامه ما و حکمت از انقلاب کارگری، سرنگونی بورژوازی و حکومت کارگری و غیره با درک مانیفست که بالاتر توضیح دادیم يك موهم تفاوت ندارد. اما دوستان منشعب که اسم خود را "حکمتیست" گذاشته اند "قدرت گیری حزب به جای جمهوری اسلامی" را بعنوان پیش شرط انقلاب کارگری قرار داده اند! بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی (توسط "قیام کمونیستی" دوستان) و قدرت گیری ایشان تازه انقلاب کارگری آغاز میشود!

اما نکند راز خفته این تز جدید "مارکسیستی" دوستان در اینست که جمهوری اسلامی حکومت بورژوازی نیست!! نکنند سرنگون کردن جمهوری اسلامی هنوز با "به زیر کشیدن دولت بورژوازی" که يك دنیای بهتر به آن صراحت میگوید، فرق دارد؟ نکنند این جمهوری اسلامی هنوز حکومت نیمه فئودال نیمه مستعمره نیمه کمپرادور نیمه اسلامی و خلاصه يك چیز دیگری جز دولت بورژوازی است و پایین کشیدن آن امر انقلاب کارگری نیست. مثلا امر انقلاب دیگری است. بله آنوقت همه چیز جور در می آید. در يك انقلاب دیگر ("تلاطم انقلابی")؟ کمونیست ها با هر نیروی قلیلی هم که دارند قیام میکنند و جمهوری اسلامی را سرنگون میکنند و بعد تازه انقلاب

سوسیالیستی را سازمان میدهند که آنوقت البته دیگر دولت بورژوازی سر کار نیست و زحمت سرنگونی بورژوازی دیگر دوش انقلاب سوسیالیستی نیست. (فاکت: ما کلی زحمت کشیدیم تا به چپ سنتی قبل از خود، به پوپولیستها حالی کنیم که جمهوری اسلامی همان دولت بورژوازی است. به "دو جناح در ضد انقلاب بورژوا امپریالیستی" اثر حکمت رجوع کنید). حال این بماند که حتی در چنین فرضی هم آن "قیام کمونیستی" و نقشه ای که انشعابیون میدهند تا چه حد اتویک و خیالی است (و اتویی ها معمولا به ارتجاع میگردید). اما بهر حال منصور حکمت از همان روز اول چنین فکر نمی کرد چه رسد به وقتی که يك دنیای بهتر را مینوشت. حتی وقتی حزب کمونیست کارگری ای نبود و منصور حکمت فکر میکرد انقلاب در ایران باید پیش شرط های دمکراتیک قدرت گیری پرولتاریا را فراهم کند، حتی آنوقت فکر میکرد وظیفه فوری چنین انقلابی نیز سرنگونی بورژوازی و فراتر رفتن از امکانات بورژوازی است. (به خطوط عمده رجوع کنید). اما بهر حال این فرض احتمالی تزه های منشعبین نمی تواند به برنامه ما (يك دنیای بهتر) دخیل بسندد. يك دنیای بهتر مینویسد:

"... سرنگونی رژیم اسلامی يك وظیفه فوری انقلاب کارگری در ایران است. حزب کمونیست کارگری برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برقراری فوری يك حکومت کارگری مبارزه میکند..." (مقدمه بخش دوم يك دنیای بهتر)

می بینید که يك دنیای بهتر نه فقط سرنگونی دولت بورژوازی را که سرنگونی رژیم اسلامی را "وظیفه فوری انقلاب کارگری در ایران" قلمداد میکند! باید برای منصور حکمت متاسف شد که اینقدر از "مارکسیسم" و "حکمتیسم" بیگانه بوده است! به انقلاب کارگری ای معتقد است که وظیفه فوری اش سرنگونی رژیم اسلامی است. کدام انقلاب کارگری؟ هنوز که طبقه

کارگر یا حزیش قدرت را نگرفته اند؟ هنوز که جمهوری اسلامی حتی سرنگون نشده است؟ مطابق تزه های منشعبین هیچ کدام از ملزومات و شرایط انقلاب کارگری فراهم نشده است، هنوز که انقلاب کارگری نمیتواند شروع شود؟

دوستان "حکمتیست" ما لازمه قدرت گیری خودشان و "آغاز" انقلاب اجتماعی را سرنگونی جمهوری اسلامی قرار داده اند. منصور حکمت سرنگونی جمهوری اسلامی را وظیفه فوری انقلاب کارگری میدانند. اینها تناقضات هیچ ایراد ندارد. تفاوت های کوچکی است که قابل توضیح است. دوستان ما وقتی که بدون انقلاب کارگری و با "قیام کمونیستی" شان به جای جمهوری اسلامی قدرت را گرفتند، لطف میکنند و طبقه کارگر را متشکل میکنند و بعد انشاء الله اعلام آغاز انقلاب کارگری میکنند... آیا اغتشاش و عدول از بدیهیات يك دنیای بهتر (همینطور مانیفست) از این روشنتر؟ آیا روشن نیست که از منظر "استراتژی" دوستان انقلاب کارگری حرف مفت است و اصولا وجود ندارد؟

آیا کسی که آن استراتژی و آن تزه را در کنفرانس موسس اش تصویب کرده و بعد ادعای وفاداری به برنامه يك دنیای بهتر میکند و اسم حکمت را بالای آن تزه های مشعشع مینویسد را نباید افشا کرد؟ آیا نباید به این دوستان گفت که هیچ ایراد ندارد که حرف دیگری جز حکمت و يك دنیای بهتر بزنند. اصلا شاید شما درست بگویید. هیچ ایراد ندارد که نشان دهید حکمت جایی اشتباه کرده و دنیای بهتر درست نیست، دیگر مصداق ندارد، اصلا از اول غلط بود، یا حتی نادقیق است و شما گوش شیطان کر مارکسیسم را نمایندگی میکنید. هیچ ایراد ندارد اگر رسما اعلام کنید و فلان بند و بهمان نتیجه گیری يك دنیای بهتر را قبول ندارید. شاید اصلا مارکس و مانیفست و منصور حکمت در اشتباه بوده اند و شما ما را ارشاد میفرمایید. اما

اگر حرفی کاملا و به این صراحت خلاف نظر حکمت و مواضع برنامه يك دنیای بهتر را تحت نام حکمت میندید دیگر اسمش چیست؟ چرا تزهایی را که تنها در دکان عطاری امثال وحدت انقلابی و وحدت کمونیستی و رنجبرانی ها و غیره یافت میشود را میخواهید زیر لوای محبوبیت و نفوذ منصور حکمت به خورد مردم بدهید؟ جرئت داشته باشید و به نام خودتان حرف بزنید.

سوال: آیا این دست وحدت کمونیستی مرحوم نیست که برای انتقام از منصور حکمت (که در "اناتومی لیبرالیسم" چپ نشان داده بود که تحت نام انقلاب سوسیالیستی کاری جز دویدن به قفای بورژوازی صنعتی و ملی ایران نمی کند) از آستین سند استراتژی دوستان بیرون آمده است و همان تزه های وحدت کمونیستی (یعنی طرچه رفتن از انقلاب سوسیالیستی و به عقب انداختن آن تحت نام انقلاب سوسیالیستی) را ناگزیر است در اوضاع احوال مشخص کنونی تحت نام حکمت قالب کند؟

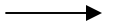
### ۶ حزب و جامعه، حکمت

اما شاید حکمت آنوقت که يك دنیای بهتر را مینوشت هنوز بحث های حزب و قدرت سیاسی و حزب و جامعه را طرح نکرده بود و خودش را خوب نشناخته بود! شاید دوستانی که "داستان زندگی شان حزب و قدرت سیاسی" بوده بهتر از برنامه يك دنیای بهتر میفهمند. اصلا چه عیب دارد شاید حکمت بعدها بلوغ سیاسی و فکری پیدا کرده بود و حرفهایی زده بود که در تکمیل و تصحیح این عبارات صریح يك دنیای بهتر است. (البته بدون اینکه يك کلمه هم بیاید به جامعه، چپ، طبقه کارگر و همه دنیا بگوید من يك تز بینادی مارکسیسم، مانیفست و يك دنیای بهتری که خودم نوشتم را دیگر قبول ندارم!) تعجب نکنید اگر اینطور میگویم. قصد شوخی و خوشمزگی نیست. این دوستان انشعابی در جلسات و سخنرانی ها درونی به

کنایه و به صراحت اینرا مطرح کردند که حکمت سال فلان با حکمت سال بهمان فرق داشت. (آنهام فرقه های ۱۸۰ درجه ای که اسم دیگر آن در زبان عامیانه "پشتک وارو زدن" است!) جواب این بحث ها را حمید تقوایی در يك سمینار بنحوی درخشان داد. ولی حالا فرض کنیم حکمت بعد از بحث حزب و قدرت سیاسی اصلا يك چیز متفاوت شد و ما خبر نداشتیم، خودش هم نداشت. و در نتیجه به کسی هم نگفت. بگذارید فکر کنیم دوستان دارند تازه حکمت را بهتر از خودش کشف میکنند! مگر چه ایراد دارد؟ شاید در بحث حزب و جامعه بتوان ردی از تز اول تصرف قدرت و بعد سازمان دهی انقلاب اجتماعی را پیدا کرد. ولی کسی که مقاله "حزب و جامعه، از گروه فشار تا حزب سیاسی" را بخواند، میداند که جوهر بحث حکمت در جملاتی نظیر این نهفته است:

>>>... خود جامعه بنا بر مشخصاتش مکانیسم های زیر و رو شدن خود را نیز تعریف میکند. باید این مکانیسم ها را شناخت. مکانیسم هایی که اجازه میدهد ما، جنبش و حزب کمونیسم کارگری، رشد کنیم. نفوذ پیدا کنیم. نیرو جمع کنیم. به انقلاب بکشانیم. قدرت را از دستشان درآوریم. برنامه مان را پیاده کنیم.<<

بعدها به این مکانیسم های مورد بحث حکمت و "تکمیل" آن نزد منشعبین برمیگردیم. بعدها میگویم نشان دهم که این "مکانیسم های زیرو شدن" چطور نزد منشعبین به مکانیسم های من درآوری و اتویک و ماجراجویانه (که صرفا برای رنگ و لعاب چپ زدن به يك تز راست خلق شده و همه میتواند مستقیما به ارتجاع ختم شود و یا در خدمت ارتجاع قرار گیرد) تبدیل میشود. اینجا صرفا بحث بر سر رابطه انقلاب کارگری و تصرف قدرت (حزب یا طبقه) در تفکر منصور حکمت است. از خواننده میخواهم تا این نقل را که از



مقاله "حزب و جامعه" آوردیم با حرفهای یک دنیای بهتر و مانیفست که بالاتر آوردم مقایسه کنید. آیا بروشنی همه یک حرف را نمی زنند. آیا منصور حکمت بروشنی همان حرفهای مانیفست را بسط نمی دهد و روشتر و امروزی تر بیان نمی کند؟ اصلا این کار را هم که نکنید. بعنوان یک آدم سلیم النفس همین عبارت آخر را بخوانید و آنرا با سند استراتژی دوستان سابق ما (که گویا بر همین مقاله حزب و جامعه حکمت مبتنی است) مقایسه کنید و خود قضاوت کنید. آیا جز این است که برای انقلاب سوسیالیستی کردن دقیقاً همین کارهایی را که حکمت بروشنی، به سادگی و با این قدرت میگوید انجام دهیم؟ آخر تز اول تصرف قدرت و بعد انقلاب و حشو و زوائد آن (نظیر "تلاطم انقلابی" و "قیام کمونیستی") را چطور میشود به این کلمات زلال چسباند؟ چه منفعتی پشت این تلاش خوابیده است؟

آیا این همان تز فروپاشی (یعنی انقلاب در راه نیست!) بعلاوه شرکت در دولت موقت نوع حجابیان بعلاوه مجلس موسسان مطروح در پلنوم ۱۶ نیست که اینجا مجبور شده است به انقلاب سوسیالیستی و حزب جامعه منصور حکمت قسم بخورد؟ آیا ما با نمونه "حکمیستی" و "کمونیست کارگری" ای وحدت کمونیستی که نسخه های اصیل شان بی دغدغه سر از بالین حجابیان و دوم خرداد و مجلس موسسان درآوردند، روبرو نیستیم؟

**(۷) کنگره سوم: سرنگونی و انقلاب**  
ولی شاید منصور حکمت در کنگره سوم چیزی گفته که بشود تز اول تصرف قدرت و بعد انقلاب را با آن توجیه کرد. رجوع به کنگره سوم مهم است چون بعد از بحث های حزب و قدرت سیاسی و حزب جامعه صورت گرفته و انشعابیان هم ظاهراً قطعنامه های آنرا خیلی قبول دارند. در عین حال این حسن را دارد که

بحث رابطه تصرف قدرت و انقلاب سوسیالیستی را خیلی مشخص در اوضاع همین امروز ایران طرح میکند. اگر برنامه یک دنیای بهتر دارد برنامه طبقه کارگر و حزبش را برای یک دوره تاریخی بیان میکند، اگر بحث های حزب و قدرت و حزب جامعه منصور حکمت دارد داهیانه به استقبال شرایط نوین سیاسی و اجتماعی و نیاز حزب به یک خانه تکانی اساسی با سنت های تحزب و فعالیت چپ تاکنونی می رود، قطعنامه های کنگره سوم دقیقاً در قلب همان اوضاع تحول یافته نوشته شده است. بنابر این حائز اهمیت بسیاری است که ببینیم منصور حکمت همان درک منسجم و روشن مانیفستی، یک دنیای بهتری، و حزب و جامعه ای اش را از رابطه انقلاب و تصرف قدرت (که بالاتر نشان دادیم) در اوضاع تاکتیکی مشخص دنبال میکند و یا بنا ادعای تلویحی دوستان انشعابی درست سر بزننگاه زیر بنیاد مارکسیسم، مانیفست، همینطور یک دنیای بهتر و بحث حزب و جامعه خودش زده است؟ در قطعنامه "در باره اوضاع سیاسی ایران" مصوب کنگره سوم، منصور حکمت بین دو مساله سرنگونی و انقلاب تفکیک قائل میشود. این یک درافزوده مهم تئوریک حکمت است که در متون دیگری هم به آن اشاره کرده است ولی به نظر من هنوز حق مطلب در این مورد ادا نشده و باید جای دیگری مفصل به آن پرداخت. اما خلاصه آن اینست که: میتواند سرنگونی صورت گیرد، بدون اینکه الزاماً انقلابی صورت گرفته باشد، اما، و این اما خیلی مهم است، سرنگونی بدون انقلاب میتواند صورت گیرد، نه تصرف قدرت پرولتاریا و یا حزبش بدون انقلاب! او هرگز تصرف قدرت از جانب حزب و یا طبقه کارگر را مقدم بر انقلاب سوسیالیستی (و یا اصولاً انقلاب، و یا "انقلاب مردم" علیه جمهوری اسلامی) قرار نداده است. او بارها تاکید میکند اگر بشود جمهوری اسلامی را با دو نفر هم انداخت باید

این کار را کرد. او تاکید میکند اگر بشود نباید یک آن هم معطل شد. اما او اینرا جزو "مکانیسم های زیرو شدن جامعه" تعریف نمی کرد. او اینرا جزو رابطه انقلاب و تصرف قدرت و استراتژی مارکسیست ها تعریف نمی کند و هرگز به تزه های عجیب و غریبی نظیر "انقلاب سوسیالیستی با تصرف قدرت سیاسی طبقه کارگر آغاز میشود" نمی رسید. منصور حکمت خوب میداند که انقلاب سوسیالیستی یعنی چه و خوب میداند تصرف قدرت سیاسی در این انقلاب چه جایگاه برجسته و کلیدی دارد. اما تز نمی دهد که تصرف قدرت سیاسی از جانب حزب و یا طبقه تازه شرط انقلاب یا آغاز انقلاب است! او مانیفست و مکانیسم های جامعه را خوب میداند. به قطعنامه کنگره سوم رجوع کنیم. منصور حکمت بعد از آنکه با بررسی اوضاع سیاسی ایران، توضیح لاعلاجی بحران جمهوری اسلامی نتیجه میگیرد "جمهوری اسلامی رفتنی است"، و مینویسد:

>> سرنگونی رژیم اسلامی پایان سیر تحول سیاسی در ایران نیست. کشمکش طبقات و جنبش های اجتماعی بر سر اینکه چه نظامی باید بر جای رژیم اسلامی بنشینند از هم اکنون در بطن مبارزه علیه این حکومت آغاز شده است و در پی سرنگونی رژیم اسلامی تا تشبیت حکومت بعدی ادامه خواهد یافت. در این جدال هم اپوزیسیون بورژوازی و هم جنبش کمونیستی کارگری شانسی پیروزی دارند. از نظر حزب کمونیست کارگری جنبش کنونی علیه رژیم اسلامی و سرنگونی حکومت موجود میتواند حلقه ای در یک انقلاب عظیم اجتماعی برای برقراری یک نظام سوسیالیستی در ایران باشد.<<

#### ۸) اتفاق یا قاعده؟

منصور حکمت در بندهای بعدی قطعنامه حتی روشن تر این موضوع را بیان میکند. وقتی او ملزومات "پیروزی کمونیسم کارگری و رهایی مردم" را بر می شمرد و تاکید میکند که حزب کمونیست کارگری باید "حزب سیاسی کارگران و رهبر انقلاب مردم بدل شود" (پرانتنز: راستی مثل اینکه منصور حکمت هم مثل حمید تقوایی خیلی "پوپولیست" و طرفدار "انقلاب بطور کلی" و "مداح انقلاب" بوده است، نه؟) میگوید:

>> حزب کمونیست کارگری در تحولات جاری ایران برای یک پیروزی تمام عیار سوسیالیستی، برای تحقق

نظام سوسیالیستی" باشد که البته قدرت گیری کمونیست ها در آن مفروض است. یعنی انقلاب عظیم اجتماعی با قدرت گیری طبقه کارگر (که قدم اول در برقراری یک نظام سوسیالیستی است) رابطه شان بسیار روشن تعریف شده است. همان رابطه ای که قبلاً مانیفست و یک دنیای بهتر و مقاله حزب و جامعه تعریف کرده بود. اگر کمونیستها و طبقه کارگر بتوانند شرایط فعلی را به یک انقلاب عظیم اجتماعی تبدیل کنند و مستقیماً سرنگونی جمهوری اسلامی را به حلقه ای از یک انقلاب اجتماعی تبدیل کنند فیها. اگر در جریان تحولات جاری اپوزیسیون بورژوازی دست بالا را بگیرد و پیروز شود، آنوقت جدال طبقه کارگر و کمونیستها برای پیشبرد انقلاب کارگری، سرنگونی آن رژیم مفروض بورژوازی و تصرف قدرت سیاسی همچنان در دستور است. پس درست مثل مانیفست، مثل برنامه یک دنیای بهتر و مثل مقاله حزب و جامعه، روشن است که انقلاب عظیم اجتماعی لازمه و شرط برقراری نظام سوسیالیستی است نه بر عکس. بهر حال تز "اول تصرف قدرت و بعد انقلاب سوسیالیستی" هیچ جایی در این تبیین مشخص منصور حکمت از اوضاع سیاسی و رابطه سرنگونی و انقلاب ندارد.

آزادی، برابری، حکومت کارگری و برای برقراری فوری یک جمهوری سوسیالیستی مبارزه میکنند. حزب خواهان سرنگونی فوری رژیم اسلامی است...<<

در تحولات جاری (که قبلاً منصور حکمت گفته بود از نظر حزب کمونیست کارگری میتواند حلقه ای در یک انقلاب عظیم اجتماعی برای برقراری نظام سوسیالیستی باشد) حزب کمونیست کارگری خواهان سرنگونی فوری رژیم اسلامی و برقراری فوری یک جمهوری سوسیالیستی است. این ها را با تز فوری ترین هدف حزب یا طبقه تصرف قدرت سیاسی و سازمان دهی انقلاب سوسیالیستی که لازمه اش سرنگونی رژیم اسلامی است مقایسه کنید. کسی که تفکیک درست منصور حکمت بین سرنگونی رژیم اسلامی و انقلاب کارگری را به تفکیک انقلاب کارگری و تصرف قدرت کمونیستها "تکامل" داده است، صاف و ساده دارد منصور حکمت و مارکسیسم را تحریف میکند.

سرنگونی رژیم اسلامی (اگر توسط یک انقلاب نباشد و توسط بورژوازی، از طریق کودتا و رژیم چنج و غیره صورت گیرد) هنوز میتواند بلافاصله به معنی انقلاب کارگری و تصرف قدرت از جانب طبقه کارگر و یا کمونیستها نباشد. میتواند مقدمه ای بر آن باشد. میتواند آغاز آن باشد. و منصور حکمت میگوید که تحولات جامعه ایران در اینجا متوقف نمی شود و تازه این سرنگونی مقدمه ای بر یک انقلاب کارگری خواهد بود. اما اگر کسی تصرف قدرت از جانب حزب از طریق سرنگونی مقدمه ای بر یک انقلاب کارگری و رهایی مردم" را بر می شمرد و تاکید میکند که حزب کمونیست کارگری باید "حزب سیاسی کارگران و رهبر انقلاب مردم بدل شود" (پرانتنز: راستی مثل اینکه منصور حکمت هم مثل حمید تقوایی خیلی "پوپولیست" و طرفدار "انقلاب بطور کلی" و "مداح انقلاب" بوده است، نه؟) میگوید:

>> حزب کمونیست کارگری در تحولات جاری ایران برای یک پیروزی تمام عیار سوسیالیستی، برای تحقق



دارد؟ برای منصور حکمت سرنگونی جمهوری اسلامی توسط کمونیستها و تصرف قدرت از جانب کمونیست ها (یعنی "حزب سیاسی کارگران و رهبر انقلاب مردم") همان انقلاب عظیم اجتماعی و پیروزی تمام عیار سوسیالیستی و تحقق آزادی و برابری و حکومت کارگری است. برای منصور حکمت و قطعنامه کنگره سوم اش انقلاب تازه بعد از این آغاز نمی شود. انقلاب آغاز شده و او رهبریش کرده و به پیروزی رسانده، یعنی کمونیستها و طبع کارگر به قدرت رسیده اند و حالا باید بلافاصله فرمان انقلاب یعنی سوسیالیسم را به اجرا درآورند!

کمونیستی" و "قدرت گرفتن به جای جمهوری اسلامی" مشغول کند و انقلاب عظیم اجتماعی منصور حکمت و قدرت گیری واقعی کمونیستها را به وقت گل نی موکل کند؟ اگر در همین تحولات جاری ایران، در همین مبارزه جامعه ایران برای برانداختن و سرنگون کردن جمهوری اسلامی، طبقه کارگر و حتی بخشی از جامعه (هرکس که میخواهد باشد) با شعار "سوسیالیسم به پا خیز"، "آزادی و برابری" و زنده باد منصور حکمت، زنده باد حمید تقوایی به میدان بیاید که جمهوری اسلامی را ببندازد آیا انقلاب کارگری آغاز نشده است؟ مگر انقلاب کارگری در کتاب شروع میشود؟ مگر ما از انقلاب کارگری "انقلاب فلاسفه" نوع وحدت کمونیستی را میفهمیم؟ اگر بخواهد انقلاب کارگری ای در این لحظه مشخص در ایران شروع شود، راهی دیگری شبیه آنچه که آمد دارد؟ حالا که سهل است حتی اگر انقلاب ۵۷ با همین شعارها که گفتم شروع میشد، نمی بایست میگفتم انقلاب کارگری شروع شد؟ (حالا پیروز کمونیست ها منجر میشد یا نه موضوع دیگری است.) آیا فقط انقلاب کارگری پیروز داریم! تا انقلابی به تصرف قدرت کمونیستها منجر نشود، کارگری نیست؟ انقلاب کارگری شکست خورده (در همان گام اول) نداریم؟ خوب اگر اینطور است طبقه کارگر هیچگاه نباید انقلاب کند چون معلوم نیست میتواند قدرت را بگیرد یا نه. چرا سرنگونی رژیم اسلامی نتواند امر و دستور يك انقلاب کارگری (همانطور که برنامه ما میگوید) باشد؟ کی گفته اول باید سرنگونی و تصرف قدرت صورت گیرد تا تازه انقلاب کارگری شروع شود؟ آیا دوباره یاد مرحوم وحدت کمونیستی در اوضاع پس از عروج کمونیسم کارگری نمی افتید؟ آیا این به محال معوق کردن انقلاب کارگری نیست آنهم درست که لحظه ای که بواسطه

پیش افتادن جنبش کمونیسم کارگری در سرنگونی رژیم اسلامی و بسیج مردم پشت سر خود بهترین شانس را دارد؟ و آیا این اتفاقا در اوضاع مشخص ایران که بیش از پیش امر سرنگونی به انتخاب چپ و به انقلاب کارگری گره خورده است، حتی استنکاف از همان سرنگونی هم نیست؟ آیا این اصولا مقابله با يك انقلاب مشخص که تنها يك "پیروزی تمام عیار سوسیالیستی" میتواند معنای پیروزی آن باشد نیست؟

به نظر تمام اینها هست. این آنجا است که وقتی در جریان هخا دوستان سینه سپر کردند و به مردمی که آمدند علیه جمهوری اسلامی (برای سرنگونی آن) مبارزه کنند، گفتند نه به خیابان نیابید و در خانه بمانید، داشتند به آنها میگفتند بخاطر انقلاب سوسیالیستی وقت گل نی منسحبین، فعلا همین رژیم را هم نیندازید! صبر کنید! آنها دقت نکردند که کمونیستها و طبقه کارگر در کنار افشای هخا (و اتفاقا برای اینکه همین کار را هم بخوب انجام دهند) باید فعالانه مردم را به اعتراض علیه جمهوری اسلامی با شعارهای چپ و سوسیالیستی فرخوانند. اما وقتی مردم آمدند و علیه جمهوری اسلامی اعتراض کردند دوستان ما جلوتر از صدا و سیما به آنها گفته بود "نادان و جاهل! وقتی مردم (ولو جمع کوچکی) گفتند سوسیالیسم به پا خیز، دوستان وحشت زده گفتند خیر دروغ است. آیا ضدیت با انقلاب علیه جمهوری اسلامی و با سوسیالیسم از این ملموس تر؟ آیا وقتی به دوستان هشدار دادم که در این مورد کمونیسم که هیچ متاسفانه کنار ارتجاع و شریعتمداری ایستاده اید بیراه میگفتم؟ و آیا با آنچه بالاتر آمد معلوم نیست که این متاسفانه يك اتفاق و اشتباه لپی نبود؟

**سوسیالیسم، حزب و قدرت سیاسی در مورد استراتژی حزب کمونیست کارگری- حکمتیست مصوب کنفرانس اول کادرها حزب کمونیست کارگری- حکمتیست تزه های >> حزب و قندرت سیاسی << مطرح شده از جانب منصور حکمت که از جمله در مباحث کنگره های دوم و سوم حزب کمونیست کارگری ایران و در مقاله >> حزب و جامعه << مطرح شده اند را مبنای استراتژی خود قرار میدهد. بر این مینا اعلام میکنند که:**

ارجاع این سند به منصور حکمت بربط و تحریف و تقلیل بحث های حکمت در حزب و قدرت سیاسی و حزب و جامعه است. بحث حکمت

در باره استراتژی نیست. در باره خاصیت حزب است. فزاتر از استراتژی است. حزب با هر استراتژی، قبل از تصرف قدرت، برای تصرف قدرت و بعد از تصرف قدرت، و خلاصه در همه حال آن خاصیت هایی را دارد که حکمت در مباحث حزب و قدرت سیاسی و حزب و جامعه بر شمرده است.

**۱) هدف فوری و بلاواسطه حزب کمونیست کارگری ایران- حکمتیست، تصرف قدرت سیاسی، اعلام حکومت سوسیالیستی و سازمان دادن انقلاب اجتماعی طبقه کارگر است. لازمه این امر سرنگونی جمهوری اسلامی (است).**

تز اصلی این سند سازمان دادن انقلاب اجتماعی پس از تصرف قدرت سیاسی توسط حزب است. این تز گرچه ظاهری چپ هم داشته باشد، اما عملا و در محتوا کاملا اتوییک، غیر تاریخی و راست است. این وقتی بهتر معلوم میشود که بسط و گسترش همین تز را بررسی کنیم.

**۲) انقلاب سوسیالیستی با کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر آغاز میشود. اما کسب قدرت توسط طبقه کارگر در تصرف قدرت سیاسی توسط حزب کمونیستی آن معنی پیدا میکند. طبقه کارگر از طریق حزب سیاسی خود به قدرت میرسد.**

انقلاب سوسیالیستی با کسب قدرت توسط طبقه کارگر آغاز میشود!! این فرض تاریخی است که بقیه تزه باید بر آن استوار شود. این فرض غلط و اختیاری است. کسب قدرت توسط طبقه کارگر آغاز انقلاب سوسیالیستی نیست. انقلاب سوسیالیستی مقدم بر تصرف قدرت سیاسی است. انقلاب سوسیالیستی با کسب قدرت توسط طبقه کارگر اولین قدم را برای پیروزی بر میدارد. انقلاب سوسیالیستی میتواند حتی صورت بگیرد و در همان قدم اول یعنی تصرف قدرت سیاسی شکست بخورد. تصرف قدرت سیاسی آغاز انقلاب نیست. اولین گام در پیروزی

## ۹) بحث ادامه دارد

اما بحث حول استراتژی انقلاب نکردن منسحبین اینجا تمام نیست.

انقلاب است. این نه فقط در مورد انقلاب سوسیالیستی که در مورد هر انقلاب دیگری نیز صادق است. مگر نه اینکه «مساله اساسی هر انقلاب قدرت سیاسی است.» >> اینجا وجود انقلاب برای طرح مساله قدرت سیاسی فرض گرفته شده است.

البته تاریخ سفید و سیاه نیست. غیر ممکن نیست که در جایی و در شرایط معینی تصرف قدرت سیاسی بدون يك انقلاب، خود آغاز انقلاب معینی باشد. اما این نمی تواند قاعده باشد. حالت خاصی است که باید آنرا مشخص توضیح داد و امکان پذیري آنرا ثابت کرد. تا بحال همیشه انقلابات مقدم و اساسا برای انتقال قدرت سیاسی از يك طبقه به طبقه دیگر، بوده است، نه بالعکس. تصرف قدرت سیاسی مقدم بر انقلاب نبوده است. گامی در پیشروی انقلابی بوده است که فی الحال موجودیت داشته است. پس چرا میگویند ابتدا تصرف قدرت و بعد انقلاب؟ چرا این احکام بدیهی را زیر پا میگذارند؟ آیا میخواهند قدرت را بدون انقلاب تصرف کنند؟ خواهیم دید.

**۲) ما طرفدار انقلاب سوسیالیستی هستیم. برای انجام فوری آن مبارزه میکنیم. حزب کمونیست کارگری - حکمیست تلاش میکند که به جای جمهوری اسلامی خود به قدرت برسد. قدرت گیری این حزب با اعلام کلیه مفاد مندرج در برنامه حزب و بیانیه حقوق جهادشمول انسان، بعنوان حقوق مردم، توأم خواهد بود و وسیعترین آزادی های سیاسی و اجتماعی را تضمین خواهد کرد.**

یعنی چی طرفدار انقلاب سوسیالیستی هستیم؟ آیا منظورشان این است که طرفدار انقلاب دیگری نیستید؟ این که ارتجاع است. اگر انقلاب دیگری جز انقلاب سوسیالیستی در گرفت اینها چه میکنند؟ میگویند اه! اه! از

آنطرف طرفدار انقلاب سوسیالیستی اند و برای نشستن به جای جمهوری اسلامی تلاش میکنند تا تازه انقلاب سوسیالیستی را سازمان دهند؟ راز این طرفدار انقلاب سوسیالیستی بودن را باید در پیش نویس این سند جستجو کرد. آنجا گفته شده بود حزب منشعبیون طرفدار "ایده پوپولیستی" "انقلاب بطور کلی" نیست، طرفدار انقلاب سوسیالیستی است. اما انقلاب بطور کلی چیست؟ آیا اصولا چنین چیزی وجود دارد؟ انقلاب همیشه مشخص است. حتی انقلاب سوسیالیستی هم خیلی مشخص از جایی شروع میشود. بالاخره انقلاب علیه جمهوری اسلامی هم میتواند آغاز انقلاب سوسیالیستی باشد. کسی که طرفدار انقلاب بطور کلی نیست، کسی که طرفدار انقلاب سوسیالیستی است در این انقلاب مشخص به خانه میروند تا نوبت او بشود؟

بعلاوه، حزب چطور به قدرت رسیده است؟ این معما چطور حل میشود: حزبی پیدا شده که طرفدار انقلاب سوسیالیستی است و این انقلاب هم با قدرت گیری خودش شروع میشود! پس مبارزه طبقاتی و عینی بودن انقلاب و قوانین تحولات اجتماعی که مارکسیسم جلوی همه گذاشته کجا میروند؟ مارکس باید به پیروی از این ترزا پیش از آنکه از انقلاب پرولتری و عینی بودن آن حرف بزند، ابتدا باید شرط آنرا یعنی قدرت گیری حزب یا حتی طبقه کارگر را توضیح میداد! مساله مرغ اول بود یا تخم مرغ نیست. مساله اینست که نه انقلابی در کار است، نه تصرف قدرت از جانب طبقه کارگر و حزیش و نه سوسیالیسم، و نه مارکسیسم. این نتیجه عملی و غایت تنوریک این ترزا است.

اینها حتی به همان ترز قدرت قدرت خودشان هم بی اعتنا هستند و پشت میکنند وقتی انقلاب را نمی بینند و حتی اکراه دارند از آن نام ببرند. البته انقلاب سوسیالیستی میگویند ولی این يك تعارف است. انقلاب سوسیالیستی که اینها میگویند

وجود هم ندارد. ما الان با انقلاب علیه جمهوری اسلامی روبرو هستیم، آیا میتوانیم همین را انقلابی سوسیالیستی کنیم یا نه؟ کسی که انقلاب موجود و علیه جمهوری اسلامی را نبیند نه فقط نمی تواند و نمی خواهد انقلاب موجود را به انقلابی سوسیالیستی تبدیل کند، بلکه قدرت گیری خودش را پا در هوا میکند. مگر این قدرت گیری علیرغم انقلاب باشد! یعنی شرکت در دولت های ضد انقلاب، حجاریان، دیگران...

**۴) تحکیم رابطه حزب با مردم یعنی تبدیل شدن حزب به پرچم "نه" مردم به جمهوری اسلامی، جلب وسیعترین بخش (های) مردم و طبقه کارگر به زیر پرچم حزب و متشکل کردن آنها، تغییر تناسب قوا، تبدیل شدن به شبکه به هم بافتن مردم از طریق رهبران و فعالین کمونیست، و بالاخره تبدیل کردن حزب به شبکه ای که در مقابل جمهوری اسلامی قدرت مردم را به میدان میکشد وظیفه حیاتی امروز حزب است.**

**۵) ما نماینده اکثریت مردم هستیم و تلاش میکنیم که اکثریت وسیع مردم را بگرد حزب متحد کنیم. اما در همان حال معتقدیم که پیش شرط بسیج اکثریت مردم و طبقه کارگر به گرد پرچم حزب، تصرف قدرت سیاسی است. بورژوازی که ضدیت با کمونیسم را به یک هنر ارتقاء داده نه تنها امکان کسب قدرت از طریق انتخابات را برای کمونیست ها منتفی میکند بلکه هر نوع امید دوختن به تبدیل شدن به اکثریت قبل از خارج کردن قدرت دولتی از دست بورژوازی را به یک توهم مهلک برای انقلاب کارگری بدل کرده است.**

من کاملا به این بحث اقلیت و اکثریت به این ترتیب که مطرح میشود و قبلا در بحث های درونی طرح شد مشکوکم. کدام دولت بورژوایی دولت اکثریت بوده حتی اگر رای اکثریت را هم داشته است. دولت اقلیت بوده چون منفعت يك

اقلیت را نمایندگی کرده است. پس "اکثریت داشتن" بخودی خود شرط نیست. دولت پرولتاریا هم اقلیت و اکثریت بودنش قبل از هر چیز در محتوای آن معلوم میشود و بس. طبق تعریف اگر محتوایش کارگری باشد کارگران یا او می آیند. بعد کدام انقلابی و قیامی واقعا کار اکثریت بوده است؟ اگر هم بوده کار يك اقلیت خط دار و متمرکز در آن تعیین کننده بوده است. میخواهم بگویم بحث اقلیت و اکثریت در سطوح حقوقی و حقیقی واقعا معانی متفاوتی دارد. بعد چه کسی به این امید دوخته است که از قبل از خارج کردن قدرت دولتی اکثریت میشود؟ تازه اگر بشود این هنوز چه ربطی به انقلاب کارگری دارد که خطری برایش باشد یا نباشد؟ مگر مکانیسم انقلاب اینست که پرولتاریا قبل از انقلاب اکثریت را به خود جلب میکند؟ مگر کسی گفته پرولتاریا چون اقلیت است انقلاب نکند و یا نمی تواند بکند؟ مگر انقلابات اینطور در میگرد؟ چرا باید این مباحث بی ربط مطرح شود؟ اینها مقدمه برای بند بعدی است.

**۶) کمونیسم کارگری باید با تبدیل خود به یک نیروی واقعی و مادی در جامعه و بویژه در طبقه کارگر، با تداعی کردن خود با مسائل گرهی جامعه، با غیظ برداشتن به سوی قدرت و سازمان دهی قیام کمونیستی در بطن یک تلاطم انقلابی، راسا قدرت سیاسی را تصرف کند و از این طریق جامعه و طبقه را آنچنان پلاریزه کند که کل طبقه و بخش اعظم جامعه را بسیج نماید.**

"خیز برداشتن به سوی قدرت و سازمان دهی قیام کمونیستی در بطن يك تلاطم انقلابی". پس بحث اقلیت اکثریت که بالاتر آمد برای توجیه سازماندهی قیام کمونیستی در بطن تلاطم انقلابی است. این آن راه مشخص تصرف قدرت از جانب منشعبین است تا بعد هم انقلاب سوسیالیستی را سازمان دهند. این راه چقدر واقعی است و معنای عملی

آن چیست؟ تلاطم انقلابی دیگر چیست؟ چه موقعیت اجتماعی است؟ فرق تلاطم انقلابی با انقلاب چیست؟ آیا فرق اینست که مردم هنوز آنقدر به میدان نیامده اند؟ چه کسی تضمین میکند که نیابند؟ آیا برای اینست که گفته نشود انقلاب!!؟ چرا حساسیت هست به انقلاب؟ به این خاطر که تصرف قدرت سیاسی تازه شروع انقلاب است؟ و انقلاب قبل از تصرف قدرت سیاسی مطلوب ما نیست؟ انقلابی غیر کارگری و بورژوایی است؟ اما انقلاب عینی است. مشخص است. اگر همین فردا انقلاب شد که تازه قدرت از جانب کسی فتح بشود چه؟ این بسیار مهلک است برای انقلاب کارگری؟ انقلاب ولو غیر کارگری که علی القاعده تصرف قدرت را برای طبقه کارگر باید آسانتر بکند. چرا وحشت از انقلاب؟ از کی تا حالا کمونیستها ضد انقلابی شده اند؟ بعد این "تلاطم انقلابی" نمی تواند همان عیب و ایراد "انقلاب به طور کلی" را داشته باشد؟ نباید گفت ما طرفدار "تلاطم انقلابی به طور کلی" هم نیستیم؟ چرا تلاطم انقلابی خویست و مایه قدرت گیری دوستان، اما انقلاب چیزی پوپولیستی و بد است؟

اما قیام کمونیستی دیگر چه صیغه ای است؟ قطعا منظور قیام بعنوان مرحله ای در يك انقلاب کمونیستی و کارگری نیست. چرا که چنین چیزی معمولا در اوج حرکت انقلابی طبقه کارگر و کمونیست ها صورت میگیرد. چرا باید مکانیسم های شناخته شده و عینی مبارزه طبقاتی، انقلاب و قیام و به قدرت رسیدن طبقه کارگر چنین معوج بشود؟ خوب اولین هدف هر حزب کمونیستی کارگری تصرف قدرت است اما این را در متن يك انقلاب عظیم انجام میدهد، واضح است که باید قیام را تدارک ببیند، واضح است که باید همه ابزارهای قدرت گیری را تا میتواند مهیا کند، شوراها و انواع تشکل های توده ای. ولی چرا باید از این سوراخ تنگ قیام

کمونیستی بگذرد؟ اینرا بند بعد کمی توضیح میدهد:

**۷) حاصل مستقیم قیام پیروزمند و تصرف قدرت سیاسی توسط کمونیسم کارگری، اعلام فوری جمهوری سوسیالیستی و سازمان دادن دولت، دولت حزب کمونیست کارگری، بر مبنای اعلام مفاد مطالبات برنامه حزب و بیانیه حقوق جهانشمول انسان بعنوان قوانین حاکم است. این دولت، دولت سوسیالیستی است که دامن زدن به جنبش شورایی و استقرار دولت بر ارگانهای انتخابی شورایی را وظیفه فوری خود میداند.**

پس دامن زدن به جنبش شورایی بعد از تصرف قدرت است؟ حالا فعلا قیام کمونیستی! معلوم نیست که حزبی که میتواند چنین قدرتی بهم بزند و قیام کمونیستی سازمان بدهد چرا از سازماندهی شوراهای ناتوان است؟ چرا دامن زدن به جنبش شورایی در یک "تلاطم انقلابی" در خدمت قیام کمونیستی او نیست؟ آیا منظور از قیام کمونیستی همان این گروه خشن و ۱۲ مرد خبیث نیست؟ آخر مگر بین شورا و قیام تناقضی هست؟ شوراها فقط برای حکومت کردن است؟ نمی شود بعنوان ابزار مبارزه برای قدرت هم باشند؟ دستشان شکسته است؟ بی شک حزب نقش فعاله را دارد و با شورا بی شورا برای تصرف قدرت میروند، ولی چرا شورا از پیش کنار گذاشته شده است؟ این تناقض بین حزب با شورا و شورا با تصرف قدرت از کجا پیدا شد؟ اینهمه پیف پیف کردن برای انقلاب و شورا برای چه؟

بعد هم نکته مهم دیگر این بند "دولت حزب کمونیست کارگری" است. اگر دوستان جمهوری سوسیالیستی را اعلام کرده اند دیگر چرا دولت حزب را مطرح میکنند؟ جمهوری سوسیالیستی آنطور که در برنامه یک دنیای بهتر آماده است، دولت حزبی نیست.

(بروید بخوانید!) دولت حزبی خلاف برنامه یک دنیای بهتر است. اعلام جمهوری سوسیالیستی تعارف است پس؟ بالاخره کسی که برنامه را دقیق خوانده به این حضرات چه خواهد گفت؟ آیا جز این است که جمهوری سوسیالیستی را فقط از ترس انتقاد ما گذاشته اند؟ که میخواهند پنهان کنند که گفته بودند سوسیالیسم مردم را رم میدهد و "دولت حزب کمونیست کارگری" در واقع یک مرحله تمام و کمال است که منشعبین بر سر کارند و سوسیالیسم را معمول نمی دارند؟ آیا این جوهر مشترک همه کمونیسم های بورژوازی نیست؟ "کمونیست" هایی که قدرت دارند اما میگویند حالا وقتش نیست، یا حالا باید کارهای دیگر بکنیم و خلاصه همین امروز نمی خواهند بردگی مزدی را لغو کنند؟ تفاوت مهم: در قیاس با سایر شاخه های کمونیسم بورژوازی اینها از پیش گفته اند که وقتش نخواهد بود!! وحدت کمونیستی مرحوم.

اوه بی انصاف نباش لطفا! مگر نگفته اند "اعلام مفاد مطالبات برنامه حزب و بیانیه حقوق جهانشمول انسان بعنوان قوانین حاکم"؟ اما بهمین عبارات خوب دقت کنید: چرا میگویند مطالبات برنامه حزب؟ آن کلمه مطالبات چیست؟ آیا این به بخش دوم برنامه رجعت ندارد؟ آیا این همان کلاه شرعی برای اکراه و پرهیز از معمول کردن فوری سوسیالیسم نیست؟ چرا مطالبات برنامه؟ چرا نه کل برنامه ما؟

**۸) حزب کمونیست کارگری ایران- حکمتیست تمام تئوریهایی که قدرت گیری حزب و سازماندهی کسب قدرت توسط آن را خلاف قدرت طبقه کارگر میدانند، بشدت برای کمونیسم و طبقه کارگر مضر میداند. سازماندهی قیام کمونیستی و تشکیل حکومت کارگری توسط حزب تنها روش ممکن، محتمل و عملی قدرت گیری طبقه کارگر و پیروزی سوسیالیسم در جدال قدرت است.**

آری قطعاً تمام تئوریهایی که قدرت گیری حزب واقعا کمونیستی کارگری را خلاف قدرت گیری طبقه کارگر میداند برای کمونیسم و طبقه کارگر مضر است. اما تئوریهایی که انقلاب را درز میگرد و وضعیت نامعلوم "تلاطم انقلابی" جای آن میگذارد در همان ردیف و از آن بدتر است! تئوریهایی که تصرف قدرت را شرط انقلاب میداند، چه؟ که شورا را بعنوان ارگانهای اعمال قدرت (حتی قبل از تصرف قدرت) برسمیت نمی شناسد چه؟ تئوری های که "قیام کمونیستی" را جای قیام و انقلاب میگذارد چه؟ آیا روشن نیست که اینهمه بافتن برای پنهان کردن چیزی است؟ آن چیز چیست؟ اینهمه اغتشاش و بهم بافتن برای چیست؟

**۹) حزب کمونیست کارگری ایران- حکمتیست در هر حال تلاش خواهد کرد که در کنار سازمان دادن شکل های مختلف توده ای، خود بعنوان یک نیروی قدرتمند مردم را متشکل کند و در صحنه سیاسی و اجتماعی ایران عروج کند.**

خیلی ممنون! این هم برای خالی نبودن عریضه بد نیست. اما سرنوشت تصرف قدرت بعنوان شرط انقلاب و دولت حزب و بر مبنای مطالبات و غیره چه میشود؟ بعلاوه مگر قدرت شوراها به حزب قدرت نمی دهد؟ چرا تناقض بین حزب و شورا. همان دیو قطبی ای که در بخت های درونی هم مطرح کردند. گویا حزب و شورا رقیب همدیگرند.

**۱۰) حزب فعالانه در هر تحول انقلابی دیگر در جامعه شرکت میکند و تلاش خواهد نمود که مانع از هم پاشیدن بنیاد های زندگی مدنی توسط جریانهای سناریو سیاهی از یک طرف و بیرون راندن مردم از صحنه سیاست توسط دولت ها و نیروهای بورژوازی از طرف دیگر شود. ما با اتخاذ تاکتیک متناسب بهترین و سریعترین راه برای تبدیل هر جنبش انقلابی به تخته پرش رساندن حزب و طبقه کارگر به قدرت استفاده خواهیم نمود. قدرت گیری**

**حزب مطمئن ترین تضمین برای جلوگیری از تحقق سناریو سیاه و از هم پاشیدگی اوضاع جامعه است.**

عجب! حالا معلوم شد تحول های انقلابی دیگر هم وجود دارد که حزب در آن شرکت میکند! و بعد هم برای تبدیل "هر جنبش انقلابی به تخته پرش رساندن حزب و طبقه کارگر به قدرت" استفاده میکنند. پس یک انقلاب سوسیالیستی داریم که فقط با تصرف قدرت از جانب حزب (و طبقه) شروع میشود و یک جنبش انقلابی و تحول انقلابی "دیگر" که بهر حال مستقل از ما و بدون اینکه لازم باشد ما اول تصرف قدرت کرده باشیم وجود دارد (خدا را شکر!) و یا میتواند جریان داشته باشد که "تخته پرش" رساندن حزب و طبقه به قدرت میشود. این یکی ها را در آن شرکت میکنیم و آن یکی ها را اول

قدرت را میگیریم و بعد انقلاب میکنیم!! موضوع دارد کم کم روشن میشود. انقلاب سوسیالیستی که پیش شرطش قدرت گیری حزب است. تازه حزب هم که قدرت را گرفت دولت حزبی اعلام میکند و البته تعارف جمهوری سوسیالیستی را بجا می آورد، تازه آنهم بر مبنای مطالبات برنامه، تا الغاء بردگی مزدی و جمهوری سوسیالیستی هفت هشت ده خوان سر راهمان هست. فعلا باید به قیام کمونیستی در تلاطم انقلابی فکر کنیم. و اینکه به جای جمهوری اسلامی به قدرت برسیم. همه چیز این خوب بود جز اینکه آن سوسیالیسم به آن دور دست ها احاله شده بود و اینکه معلوم نبود بالاخره ما چطور قدرت را میگیریم، با ۱۲ مرد کمونیست؟ بعد ناگهان نوری بر همه ما تابیده شد. در آخرین بند متوجه میشویم که دنیا اینقدر عجیب و غریب نبوده

است. متوجه میشویم "جنبش انقلابی" و "تحول انقلابی" دیگر هم هست که "تخته پرش" حزب به قدرت است. خب پس آن تلاطم انقلابی معلوم شد چه جور چیزی است. آن قیام کمونیستی هم معلوم شد در چه شرایط واقعی قرار است صورت بگیرد. در شرایط "تحول انقلابی

دیگر" بخوانید تحول انقلابی غیر کارگری. (راستش از همان اول باید حدس میزدیم تلاطم انقلابی همین است. اگر تلاطم انقلابی سوسیالیستی میبود که تنز انقلاب سوسیالیستی با قدرت گیری طبقه کارگر شروع میشود، غلط درمی آمد!) پس آنچه که بطور واقعی در کیسه ما می ماند اینست که انقلاب کارگری فعلا در دستور نیست (مگر ما به قدرت برسیم) ما البته طرفدار انقلاب سوسیالیستی هستیم. اما فعلا باید سراغ تخته پرش برویم. آنهم بدون اینکه زیاد خودمان را معطل شورا و ارگانهای قدرت گیری مردم بکنیم باید مردم را حول حزب متشکل کنیم تا حزب خودش قدرت بشود. آنهم از طریق یک قیام کمونیستی! وقتی حزب قدرت شد تازه انقلاب سوسیالیستی شروع میشود.

خب این نقشه همچین بد هم نیست. فقط یک اشکال دارد: در ایران به حکم شرایط و به حکم وجود جنبش قدرتمند و متحزب کمونیسم کارگری، انقلاب سوسیالیستی در دستور است. انقلابی عظیم و توده ای در راه است که شرط پیروزی اش اینست که سوسیالیستی باشد. تحول انقلابی دیگر و هر جنبش انقلابی در اوضاع ایران وقتی به اهداف خود بطور پایدار و تمام و کمال میرسد که حلقه ای در انقلاب سوسیالیستی باشد. کسی که آنهمه تبصره برای انقلاب سوسیالیستی میچیند تا به لطایف الحیل آنرا به پس صحنه بفرستد، نه فقط علیه سوسیالیسم که علیه انقلاب مشخصی هم که در میگیرد خواهد بود. چرا که شرط پیروزی و گسترش و پر قدرت بودن آن سوسیالیستی بودن آن است.

**یک دنیای بهتر  
برنامه حزب  
کمونیست کارگری ایران  
را بخوانید**

[www.wpiran.org](http://www.wpiran.org)

# قطعنامه درباره اوضاع سیاسی ایران

مصوب کنگره سوم

باتفاق آرا، ۲۳ مهر ۷۹، ۱۴ اکتبر ۲۰۰۰

کارگری نه فقط میتواند پرچمدار و سازمانده طبقه کارگر در تحولات جاری و آتی ایران باشد، بلکه در این موقعیت هست که اکثریت مردم را در يك انقلاب توده‌ای برای آزادی و برابری و رفاه در ایران رهبری کند.

۶- پیروزی کمونیسم کارگری و رهایی مردم در جلال تاریخساز کنونی در ایران قبل از هر چیز منوط به این است که اولاً، طبقه کارگر بعنوان يك نیروی مستقل و تحت پرچم سوسیالیستی خود پا به میدان مبارزه بر سر قدرت سیاسی بگذارد، و ثانیاً، توده وسیع مردمی که علیه رژیم اسلامی پیاخته اند به سوسیالیسم و جمهوری سوسیالیستی بعنوان يك آلترناتیو سیاسی و اجتماعی واقعینانه و قابل تحقق بنگرند. تحقق این ملزومات و وظیفه حیاتی حزب کمونیست کارگری ایران است. حزب کمونیست کارگری ایران باید به حزب سیاسی کارگران و رهبر انقلاب مردم بدل شود.

۷- حزب کمونیست کارگری در تحولات جاری ایران برای يك پیروزی تمام عیار سوسیالیستی، برای تحقق آزادی، برابری، حکومت کارگری و برای برقراری فوری يك جمهوری سوسیالیستی مبارزه میکند. حزب خواهان سرنگونی فوری رژیم اسلامی است و با هر تلاش نیروهای درون و بیرون حکومت برای حفظ حکومت اسلامی در اشکال جدید و جرح و تعدیل شده قاطعانه مقابله میکند. حزب کمونیست کارگری در عین حال از هر گشایش سیاسی و فرهنگی که با فشار مردم به حکومت اسلامی تحمیل میشود فعالانه دفاع میکند و در مقابل هر تلاش دولت اسلامی برای تشدید اختناق، و پلیسی تر کردن فضای جامعه قاطعانه می ایستد.

اترناسیونال هفتگی شماره ۲۴  
۲۹ مهر ۱۳۷۹، ۲۰ اکتبر ۲۰۰۰

راست و چپ در جامعه تبدیل میشوند. دوم، ناسیونالیسم راست طرفدار غرب. سلطنت طلبان و مدافعان رژیم سابق ستون فقرات این جنبش اند، اما ابعاد واقعی این جنبش بسیار فراتر است و بخش وسیعی بورژوازی ایران و محافل و کانونهای ملی گرا و جمهوری خواه را در بر میگیرد. بعلاوه این جنبش با زوال جمهوری اسلامی بخشهای مهمی از اپوزیسیون سنتی ملی اسلامی و مدافعان رژیم کنونی را نیز در تقابل با چپ بخود جذب میکند. این يك جنبش ارتجاعی است که اساساً به اعتبار دو فقر اقتصادی و انزوای اقتصادی و سیاسی و فرهنگی جامعه ایران، امکان یافته است مجدداً خود را طرح کند. این جنبش از نظر استراتژیکی متحد و پایگاه آمریکا و غرب محسوب میشود و در تلافی های مهم سیاسی آتی حمایت مادی و تبلیغاتی غرب را خواهد داشت. از نظر اجتماعی افق این جریان تجدید سازمان يك سرمایه داری متکی به کار ارزان و کارگرخاموش و استبداد پلیسی - نظامی است. در خوشبینانه ترین حالت، نمونه جوامعی نظیر مصر و ترکیه دورنمایی است که این جنبش برای مردم ایران ترسیم میکند. سوم، کمونیسم کارگری: شکل گیری کمونیسم کارگری بعنوان يك جنبش فکری، سیاسی و حزبی در طول دو دهه اخیر، برای نخستین بار امکان واقعی حضور مستقل طبقه کارگر را بعنوان يك نیروی سوسیالیست در برابر کل احزاب و جنبشهای بورژوازی فراهم کرده و سوسیالیسم را بعنوان يك آلترناتیو واقعی در برابر جامعه قرار داده است. حزب کمونیست کارگری نیروی پیشیناز این جنبش است، اما دامنه این جنبش و نفوذ اجتماعی بالقوه آن بسیار گسترده تر است. کمونیسم کارگری تنها قطب سیاسی مبشر يك جامعه آزاد، برابر و مرفه در ایران است. جنبش کمونیسم

تحول سیاسی در ایران نیست. کشمکش طبقات و جنبشهای اجتماعی بر سر اینکه چه نظامی باید برجای رژیم اسلامی بنشیند از هم اکنون در بطن مبارزه علیه این حکومت آغاز شده است و در پی سرنگونی رژیم اسلامی تا تثبیت حکومت بعدی ادامه خواهد یافت. در این جدال هم اپوزیسیون بورژوازی و هم جنبش کمونیستی کارگری شانس عینی پیروزی دارند. از نظر حزب کمونیست کارگری جنبش کنونی علیه رژیم اسلامی و سرنگونی حکومت موجود میتواند حلقه ای در يك انقلاب عظیم اجتماعی برای برقراری يك نظام سوسیالیستی در ایران باشد.

۵- تقابل سه جنبش سیاسی اصلی آینده جامعه ایران را رقم میزند. اول، اپوزیسیون سنتی ملی اسلامی. در سالهای اخیر جریان دوم خرداد پرچم وحدت این جنبش و بستر همکاری مستقیم آن با حکومت ارتجاعی ایران بوده است. کل طیف اپوزیسیون سازشکار حکومت اسلامی به این جنبش تعلق دارند. این جنبش که تا ضربه خامنه‌ای و جناح راست به اکثریت دوم خردادی مجلس اسلامی ششم صحنه سیاسی ایران را تحت الشعاع خود داشت، اکنون رو به تجزیه میروند و اهمیت و جایگاه تاکتونی خود را از دست میدهد. این يك قطب سیاسی عقب مانده و ارتجاعی و ییکانه با آزادی و حقوق مدنی مردم است و بقاء رژیم کنونی را تنها راه حفظ نفوذ خویش در حاکمیت و مقابله با جنبشهای سیاسی بیرون حکومت تلقی میکند. عمر سیاسی مفید این جنبش حداکثر باندازه عمر حکومت اسلامی است. با سرنگونی رژیم اسلامی پرونده اپوزیسیون سنتی ملی - اسلامی در سیاست ایران بسته میشود و نیروهای مختلف این جنبش به محافل و گروهبندهای کم تاثیر در حاشیه جدال نیروهای اصلی

نیست و سرنگونی رژیم اسلامی در دستور جامعه قرار گرفته است. ثالثاً، تسلط حکومت مذهبی و مقررات و موازین ارتجاعی اسلام در ایران دیگر قابل دوام نیست. اسلامیت حکومت مستقیماً در برابر سکولاریسم عمیق مردم و جامعه و فرهنگ عامه قرار گرفته است. جامعه ایران يك حاکمیت مذهبی و اسلامی را بیش از این تحمل نمیکند و علیه آن پیاخته است.

۴- بن بست حکومت اسلامی و خطر واقعی سرنگونی و انقلاب شکافهای بسیار عمیقی در درون هیات حاکمه ایجاد نموده است. جناح راست حکومت هرنوع عقب نشینی در برابر اعتراضات مردم را سرآغاز اضمحلال حکومت میداند و خواهان ادامه سیاست سرکوب و ارباب در جامعه است. جناح اصلاح طلب، جریان دوم خرداد، در تلاش برای حفظ رژیم، خواهان سازماندهی يك حکومت اسلامی تعدیل یافته و متکی بر طیف وسیع تری از محافل و گروهبندهای ملی و اسلامی است. اما نه سیاست تشدید اختناق و نه تعدیل حکومت اسلامی هیچيك پاسخ بحران رژیم نیست. استراتژی هردو جناح در متن واقعیات اقتصاد سیاسی ایران امروز و در برابر جنبش سیاسی عظیمی که علیه حکومت اسلامی شکل گرفته است محکوم به شکست است.

۳- تحولات و کشمکشهایی که امروز در ایران در جریان است روند سرنگونی و جایگزینی رژیم اسلامی است. این روند میتواند مراحل گوناگونی را از سر بگذارد و اشکال مختلفی بخود بپذیرد. آنچه مسلم است جامعه ایران در چهارچوب جمهوری اسلامی به يك موقعیت غیربحرانی و متعارف باز نمیگردد. جمهوری اسلامی رفتنی است.

۴- سرنگونی رژیم اسلامی پایان سیر

۱- بحران کنونی رژیم اسلامی از بنیادی ترین خصوصیات جامعه و اوضاع سیاسی ایران ناشی میشود و نه فقط در چهارچوب جمهوری اسلامی قابل رفع نیست، بلکه بناگیزد دائماً تعمیق میشود و زمینه های عینی واژگونی رژیم اسلامی را فراهم میکند. اولاً، بقاء هر حکومت بورژوازی، و از جمله رژیم اسلامی، در وهله اول در گرو تضمین يك دوره رشد و توسعه اقتصاد کاپیتالیستی در ایران است، صرفنظر از دشواری عظیم سازماندهی و تضمین چنین افق اقتصادی ای برای هر بخشی از بورژوازی ایران، رژیم اسلامی بنا به مشخصات ماهوی اش بطور ویژه ای از تحقق این امر عاجز است. رژیم اسلامی بنا به ماهیت سیاسی و هویت اسلامی خود تاکنون نتوانسته و نمیتواند به يك حکومت متعارف سرمایه داری در ایران تبدیل شود مناسبات حقوقی و ساختارهای اقتصادی و سیاسی مناسب برای حرکت سرمایه و کارکرد و گسترش مکانیسم بازار را ایجاد و تضمین کند، و شرایط ادغام فعالانه بازار داخلی ایران در اقتصاد و بازار جهانی سرمایه داری را فراهم کند. جمهوری اسلامی نه فقط توان رفع بحران اقتصاد سرمایه داری ایران را ندارد، بلکه خود موجب تشدید این بحران است. بن بست اقتصادی سرمایه داری ایران مبنای اصلی بحران چاره ناپذیر حکومت اسلامی است.

ثانیاً، حکومت اسلامی و نظام سیاسی در ایران، بعنوان يك نظام و رژیم سیاسی استبدادی، مرتجع و ضد انسانی مورد تعرض توده وسیع مردم است. این حکومت که بزور سرنیزه و کشتار تا اینجا دوام آورده است، اکنون رودرروی نسل جدیدی از مردم است که در يك مقیاس دهها میلیونی آزادی و حقوق مدنی خود را مطالبه میکنند. حکومت سرنیزه و سیاست سرکوب و ارباب پاسخگوی این موج اعتراضی جدید

# چرا ما دست بردار نیستیم!

در حاشیه شکست طلبی منشعبیون  
حسن صالحی



جمهوری اسلامی باید برود! این حکم صادر شده مردم ایران است. جمهوری اسلامی باید برود نه فقط به این دلیل که این حکومت در عرصه های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی با نیازهای بنیادی مردم ایران و رشد و شکوفایی جامعه در تناقض آشکار قرار دارد، بلکه از آن رو که مردم حی و حاضر در صحنه هستند و می خواهند این رژیم را سرنگون کنند. وجود همین مردم معترض و تقویت فزاینده رادیکالیسم در جنبش سرنگونی طلبی مردم است که جمهوری اسلامی را سراسیمه می کند و تا کنون انواع سناریو برای حفظ این رژیم را نقش بر آب کرده است. حزب کمونیست کارگری پرچم سرنگونی جمهوری اسلامی و پایان دادن به ستم و بی حقوقی و استثمار را در دست دارد و بعنوان حزبی که پیگیرانه کار سرنگونی جمهوری اسلامی را دنبال می کند در مقابل همه جریاناتی که به نوعی خواسته اند این رژیم را از زیر ضرب مردم خارج کنند، قاطعانه ایستاده است. حضور قدرتمند حزب کمونیست کارگری ایران در صحنه سیاسی جامعه و تلاش برای تبدیل کردن اهداف، شعارها و آرمان این حزب به حرف مردم، تضمینی خواهد بود که این رژیم از طریق مطلوبترین راه یعنی سازمان دادن یک انقلاب کارگری ساقط شود.

اما ظاهراً همین حقایق بدیهی برای کسانی که زمانی در حزب ما بودند و مدتی پیش صفوف این حزب را ترک کردند، دیگر چندان اعتباری ندارد. کورش مدرسی رهبر حزب منشعبیون در مجموعه نوشته ها و مصاحبه هایی به موضوع عاتی پرداخته است که خلاف باور "مشترک" سابق ماست و این البته خود توضیح می دهد که چرا این دوستان حزب را ترک کردند. ایشان در مصاحبه ای با رادویوبی بنام پرتو (متن این مصاحبه را می توانید

در شماره ۶ نشریه کمونیست، نشریه حزب منشعبیون بخوانید) چند مسئله را عنوان کرده است که من بر آنها مروری می کنم. کورش مدرسی معتقد است که بدنبال تحولات درونی حزب کمونیست کارگری ایران که به جدایی آنها از حزب منجر شد، سیر پیشروی چپ در جامعه متوقف شده است و جامعه بیشتر به سمت راست چرخیده است. او بطور مشخص می گوید: "فضای سیاسی امروز بیشتر از سال گذشته تحت تاثیر اپوزیسیون راست است". ایشان مضحکه ای بنام "هخا" را شاهی بر این ادعا می داند. بر متن چنین تحلیلی ایشان اعتقاد دارد که سرنگونی جمهوری اسلامی امری مسجل نیست و اگر مردم متحد نباشند این رژیم می تواند پوست بیاندازد و عبارتی دیگر استحاله یابد و تا ۱۰ سال دیگر ادامه حیات دهد. بعلاوه کورش مدرسی به وجود بحران؟! در رهبری جنبش سرنگونی معتقد است. اجازه دهید به این ارزیابی کورش مدرسی نگاهی از نزدیک بیاندازیم.

## چرخش بیشتر جامعه به راست؟!

کسی شك ندارد که در جامعه ایران جدال چپ و راست هنوز به پایان قطعی خود نرسیده است. اما به یمن همه تلاشی که حزب کمونیست کارگری در چند سال گذشته برای مسلط کردن بینش و افق انقلابی و چپ بر جنبش سرنگونی داشته، سنگرهای متعددی را از راست گرفته ایم. نمونه ها و نشانه

های آن زیادند. دود شدن دو خرداد و شکست پروژه اصلاح رژیم، بلند کردن پرچم شعار "آزادی و برابری" و عقب راندن شعار فراندوم، شکست تلاش اپوزیسیون پرو غرب برای جلب حمایت جامعه برای مداخله نظامی آمریکا، عقیم ماندن پروژه آشتی اسلام و حقوق بشر شیرین عبادی نمونه هایی از این موفقیت های مهم بوده اند. ولی کورش مدرسی به ناگهان می گوید که در اوضاع کنونی، راست در جامعه بیشتر دست بالا پیدا کرده است. چه اتفاقی افتاده است که کورش مدرسی به این ارزیابی رسیده است؟ اصولاً چه ملاک و معیاری وجود دارد که آدم بتواند به این نتیجه گیری برسد؟ چطور می شود که درست در زمانی که به یمن فعالیت ما، چپ و راه حل چپ بر تارک جامعه درخشش دارد به نتیجه خلاف آن رسید؟ ایشان بعنوان دلیل به تغییر و تحولات در حزب کمونیست کارگری اشاره دارد و بطور مشخص "آتارکو پاسیفیسیم چپ سنتی" در حزب ما را زمینه ساز این عروج راست می داند و از جمله به نمونه هخا و یا باب شدن شعار فدرالیسم در میان اپوزیسیون می پردازد. بگذارید این موارد را جداگانه مورد بررسی قرار دهیم.

## شاخص ها و نقش حزب

وقتی که کسی ادعایی مبنی بر توقف پیشروی چپ و توفیق بیشتر راست در جامعه را مطرح می کند باید قادر باشد این را بطور عینی نیز نشان دهد. چه شاخص هایی برای این مسئله وجود دارند؟ يك شاخص مهم سطح توقعات و انتظارات مردم است. شاخص دیگر نحوه برخورد مردم به نقطه سازشهایی است که حکومت و اپوزیسیون بورژوازی قدم به قدم در مقابل مردم قرار می دهند. اگر ما به نقش حزب هم تاکید داریم تنها از این روست که حزب می تواند این واقعیات را طوری تغییر دهد که مثلاً انتظارات مردم هر چه بیشتر رادیکال و عمیقتر شود و یا اینکه مردم در مبارزه بر علیه جمهوری

اسلامی به بالا چشم نندازند و به نیروی مبارزه خود متکی شوند. آیا از این نقطه نظر تحولات در حزب کمونیست کارگری ایران و جدایی تعدادی از حزب باعث پس رفت مردم شده است؟ آیا بطور واقعی می توان نشان داد که مثلاً مردم بیشتر شعارهای راست را بدست می گیرند و بیشتر چشم به بالا دوخته اند؟ از نظر من نه! تا آنجا که به حزب بر می گردد، بدون شك مباحثات درونی حزب و سپس انشعاب، بخشی از اثری حزب را به خود معطوف کرد و شاید نیز شماری از فعالین ما را دچار سردرگمی کرد. ولی در مجموع حزب از این تحول شفاف تر، تمیزین تر و استوارتر بر نگرش رادیکال و انقلابی خود بیرون آمد. فراموش نکنیم که جدال سیاسی در حزب بخشا نظرات راست کورش مدرسی را به چالش کشیده بود که متحقق شدن هر يك از آن وجه مشخصه حزب یعنی رادیکالیسم، ماگزیمالیسم و مارکسیسمش را شنیدنا خدشه دار می کرد. اما تا آنجا که به تحولات اجتماعی و اعتراضی بر می گردد، برای مدت کوتاهی ما شاهد بودیم که جمهوری اسلامی با گسترش بگیر و ببند و اعدام موجب شد تا اعتراضات مردمی قدری فروکش کند ولی همه شواهد حاکی از آن است که این تعرض جمهوری اسلامی با تعرض متقابل مردم دارد پاسخ می گیرد. به بخاطر بیابوریم که اعلام همبستگی شکوهمند داخلی و خارجی، فعالین شناخته شده اول مه سفر را از زندان رها ساخت و همین استواری و روحیه همبستگی است که جمهوری اسلامی را در برگزاری محاکمات این فعالین دچار مخمصه کرده است. امسال دانشجویان علیرغم حکومت نظامی اعلام نشده رژیم به صحنه آمده اند و در مقابل تعدیات حکومت برای تحمیل حجاب اسلامی قاطعانه ایستاده اند. همین چندی پیش در تظاهرات و اجتماعات روز جهانی کودک، هزاران زن و مرد چنان انسانیت و آرمانخواهی ایی از خود نشان دادند که بی سابقه

بوده است. و کمی پیشتر از آن فریاد شعار نیرو بخش "سوسالیسم دوی درد مردم" و "سوسیالیسم پیاخیز برای رفع تبعیض" در نقاطی از تهران طنین پیدا کرد.

کورش مدرسی حق دارد که مقطع خروج خود از حزب و شاید مقطعی ای که ایشان از رهبری حزب کنار رفت را بعنوان مبدا تاریخ اعلام کند و چنین وانمود سازد که هستی و نیستی از آنجا آغاز شد ولی نمی تواند این طور عمل کردن را بعنوان مستند و برخورد "اجتماعی" به خورد کسی بدهد! به گمان من اگر دنیا بر سر کسی بهر دلیل به ناگهان خراب می شود و همچون ایرج آذرن همه چیز را سیاه می بیند و میگوید الان وقت انقلاب و پیروزی چپ نیست، و در مقابل چشمانش حالتی مختلف پوست انداختن و استحاله رژیم رژه می روند، از آن روست که او خود را شکست خورده می یابد. کوروش پرچم شکست را بلند کرده است. این کلمه شکست به مذاق من خوش نمی آید. چون کسان دیگری هم پس از رفتن از حزب، و برای توجیه رفتنشان، شکست کمونیسم کارگری را اعلام کردند. آنوقت ها شکست طلبان در مقابل دوم خرداد لنگ می انداختند و یک حزب کمونیستی کارگری که میخواست بازیگر صحنه باشد و در صف اول سرنگونی جمهوری اسلامی قرار گیرد را فی الحال شکست خورده و تمام شده حساب میکردند. امروز کسانی که نمی خواهند چپ و کمونیسم را در رهبری جنبش سرنگونی مردم ببینند، میخواستند مانع آن شوند، يك سنگی وسط می اندازند. بی دلیل نیست که کورش مدرسی از بحران؟! در رهبری جنبش سرنگونی صحبت می کند. اینکه مردم میان آلترناتیو چپ و راست در جامعه باید انتخاب کنند چه ربطی به "بحران" در رهبری دارد؟ مگر آنکه کسی خود را دچار بحران ببیند! من در پایان بیشتر به این موضوع خواهم پرداخت. اما بگذارید به هخا هم اشاره ای بکنیم.

## هخا

جای تاسف دارد که هخا این موجودی که نیامده از دنیا رفت اینقدر دارد در موردش صحبت می شود. کورش مدرسی برای نشان دادن ادعای خود مبنی بر تفوق بیشتر راست به مسخره بازی "هخا" اشاره دارد. در این مورد کسان دیگری قلم زده اند و زیاد گفته شده است. فقط ذکر این نکته کافی است که جریانی که حتی از جانب بعضی افراد حزب منشعبین دلکذ بازی نامیده شده است، چطور به نشانه ای از تقویت راست در جامعه تبدیل می شود؟ خود راست چنین ادعایی که کورش مدرسی به آن الصاق می کند را ندارد. هخا حتی قادر نبود تعللی در مبارزه مردم ایجاد کند و تازه اسبابی شد که مردم به بهانه آن به اعتراض علیه جمهوری اسلامی پرداختند. کسی در تهران و یا شهرهای دیگر با شعار فاشیسم ایرانی و یا برتری نژاد آریایی و زنده باد هخا به خیابانها نیامد بلکه آن چه بود شعار علیه جمهوری اسلامی بود و حتی در جایی در دفاع از سوسیالیسم شعار دادند. اتفاقا همان چیزهایی که هخا مردم را به پرهیزکاری از آن دعوت می کرد. با اینهمه چرا کورش مدرسی و رفقایش اصرار دارند هخا را مهم جلوه دهند؟ یک علت می تواند این باشد که واقعا این رفقا هخا را رقیب خود می دانستند. هخا قرار بود با چند صد فروند هواپیما به تهران برود و کلید چند کاخ را با شامورتی بازی تحویل بگیرد و کورش مدرسی می خواهد با ۱۰ هزار نفر به سه کاخ حمله کند و قدرت را بدست بگیرد. (به مصاحبه ایشان با نشریه شهروند رجوع کنید). به این برمیگردم.

## هخا، خمینی و انقلاب ۵۷

کورش مدرسی هخا و خمینی را با یکدیگر مقایسه می کند و ضمن آن روایت جدیدی نیز از انقلاب ۵۷ بدست می دهد. نمی دانم چرا هخا و خمینی با هم مقایسه می شوند. شاید علت این باشد که دوستان ما وجه تشابه ای میان نحوه قدرت گیری خمینی و هخا، که آرزو به دل شد، یافته اند. ولی دقیقا

به همین خاطر که امروز تنها جوك هخا باقی است، گواه محکمی است که کورش مدرسی تفاوتهای بسیار مهمی که تقریباً تمام فاکتورهای دخیل در جریان سقوط رژیم سلطنت با شرایط امروز وجود دارد را الحق نفهمیده است. در ادبیات منصور حکمت و کمونیسم کارگری نوشته های زیادی وجود دارد که به زمینه های انقلاب ۵۷ و تفاوتهايش با شرایط امروز می پردازد. من خواننده را به خواندن این نوشته ها و از جمله دو نوشته مهم یعنی "روایهای ممنوع مجاهد" و "تاریخ شکست نخوردگان" رجوع می دهم. کورش مدرسی با اشاره به دنباله روی برخی جریانها به اصطلاح چپ از خمینی و اشاره به تظاهرات عاشورا و تاسوعا می نویسد که: "فکر می کردند مردم علیه رژیم شاه به خیابانها آمده اند و اینها در گوشه ای با پرچم های "برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق" و "زنده باد انقلاب توده ها" مهر طبقه کارگر را به انقلاب می زنند." (به مقاله ایشان در نشریه کمونیست ۷ نگاه کنید) بالاخره سوال من از کورش مدرسی این است که آیا مردم در مخالفت علیه رژیم شاه بمیدان آمدند یا نه؟ آیا انقلاب ۵۷ تجسم اعتراض اصیل مردم ایران بود و یا واقعا فکر می کنید "انقلاب اسلامی" بود؟ کورش مدرسی دارد زیر انگیزه های بر حق مردم برای دست زدن به انقلاب علیه حکومت سلطنتی می زند و حرکت اسلامی را عامدانه محصل ناکزیر انقلاب ۵۷ معرفی می کند. (یعنی همان کاری که کل بورژوازی کرده است!) بقول منصور حکمت "مسلمین جناح خمینی تا چند ماه قبل از قیام، جریانی حاشیه ای در کل اپوزیسیون ضد سلطنتی بود. سهمی جلی در براه اندازی انقلاب ۵۷ و از آن مشخص تر در مبارزات سیاسی يك دوره قبل از آن نداشتند." و باز به قول منصور حکمت "جنبش اسلامی و دولت اسلامی نه فقط محصول این انقلاب نبود، بلکه سلاحی بود که آگاهانه برای سرکوب این انقلاب، هنگامی که ناتوانی و زوال رژیم شاه دیگر مسجل شده بود، به میدان آورده شد." عبارات کورش مدرسی همچون نظرات اپوزیسیون

راست به معنای تخطئه انقلاب ۵۷ و در ادامه منطقی تفکری است که ابتدا می خواهد قدرت را بدست بگیرد و بعد انقلاب بکند! تفکری که انقلاب را دور می زند و از رهبری و سازماندهی انقلاب عملاً پرهیز دارد و فقط در بهترین حالت به انقلاب مخملی بعد از تصرف قدرت چشم دوخته است، طبعا نمی تواند در شرایط اعتدالی انقلابی رشد و نمو کند. از همین رو در شرایطی که برای اولین بار چپ و رادیکالیسم با پرچم و حزبی حضور قوی ای در جامعه دارد و با يك دنیا حرف مدعی گرفتن قدرت است، تصویر مغلوبه ای از اوضاع بدست می دهد و به احتمالات استحالته رژیم و بقای عمر رژیم تا ۱۰ سال دیگر می پردازد. سکه کورش مدرسی هر وقت که به هوا پرتاب می شود به روی نقش "سوسیالیسم نمی شه" فرود می آید. یا فریاد می می شود، یا مجلس موسسان و دولت ائتلافی می شود و یا بر روی نافرمانی مدنی فرود می آید و حالا نیز استحالته رژیم طرف رو به هوای سکه می شود! به نظرم این بهیچوجه اتفاقی نیست.

## رژیم پوست می اندازد؟!

کورش مدرسی بعنوان "رهبر نه مردم" به جمهوری اسلامی، این روزها وقت زیادی صرف تحلیل چگونگی پوست انداختن جمهوری اسلامی و استحالته احتمال ماندنش تا ۱۰ سال دیگر می کند. این هم کاریکاتوری است از "حکمتیسم". منصور حکمت که می خواست به رهبر نه مردم تبدیل شود مقاله و گفتار نوشت که چرا جمهوری اسلامی باید برود و چرا این رژیم اصلاح پذیر نیست و کورش مدرسی درست عکسش عمل می کند. به مردم می گوید که این رژیم چطور می تواند بماند و پوست بیاندازد. (ایشان در جریان بحثهای داخلی حزب نیز تخصصش این بود که بگوید چگونه حزب نمی تواند به قدرت برسد و اگر به قدرت نرسید چه باید کرد) صحبت بر سر انکار تلاش های متفاوت بورژوازی ایران و قدرتهای جهانی برای حفظ ارکان حاکمیت طبقاتی شان در تحولات ایران نیست. اصلاً بگیریم که جمهوری اسلامی به زعم کورش مدرسی پوست بیاندازد و

متعارف شود، مگر ما در آنصورت از انداختن دست بر می داریم. چرا آدم باید اینقدر ضعیف و روحیه باختنه در عرصه سیاست ایران ظاهر شود؟ حزب ما پروژه دو خرداد را بپاک انداخت. آدم می توانست مثل ایرج آذرین بگوید که این رژیم با کمک صندوق پول و بانک جهانی مشغول متعارف شدن است ولی ما گفتیم بحران رژیم ناشی از نخواستن این رژیم از سوی مردم است و رفتیم همین نخواستن را سازمان دادیم و نمایندگی کردیم. من در این قسمت يك حرف به کورش مدرسی و مردم ایران دارم و این همان حرفی است که منصور حکمت چند سال پیش زده بود: "علت اینکه ما دست بر نمی داریم، علت اینکه برای سرنگونی تلاش می کنیم، اینست که ما آزاد خواهیم. فعالین يك جنبش اجتماعی برای آزادی و برابری و رفاه و ارتقاء شأن آدمها هستیم. ما حکومتهایی را که حقوق مدنی شهروندان را نفی می کنند بزیر کشیم، ما حکومتهای مذهبی را بزیر می کشیم، ما رژیمهایی را که بر تبعیض، هر نوع تبعیض مبتنی هستند بزیر می کشیم. ما حکومتهای ضد زن را سرنگون می کنیم، ما رژیمهایی را که کارگر را به فقر و سکوت و بی تشکیلاتی محکوم کرده اند سرنگون می کنیم. حتی اگر این حکومتها مورد تایید تمام قربانیانشان باشند. حتی اگر این حکومتها "متعارف"، با ثبات، بدون بحران و صاحب اعتبار در صندوق بین المللی پول باشند!"

## جهانبندی

ما در حزب کمونیست کارگری کارهای زیادی در پیش روی داریم. علیرغم هر ضعفی که در فعالیتهایمان داشته باشیم بر ایمان روشن است که کجا می خواهیم برویم و چطور به آنجا خواهیم رسید. يك هدف مهم ما در این دوره سازماندهی، رهبری و به مقصد رساندن انقلاب مردم ایران است. عظمت انجام این کار شور انگیزتر از آن است که "هزار بار پوست انداختن" جمهوری اسلامی بتواند خللی در عزم و اراده ما داشته باشد! اما کورش مدرسی و حزبی بحران دارد. اگر کسی

دارد پوست می اندازد این حزب رفقای مستعفی ما است. رفقای سابق ما با نظرات راست کورش مدرسی از حزب انشعاب کردند و دارند متاسفانه و تا آنجا که فعلا نشان داده اند بر اساس این نظرات عمل می کنند. این پوست انداختن درد دارد، افسردگی روحی به همراه می آورد. برای همه قابل قبول نیست. سر درگمی ایجاد می کند. کسی که می خواهد قدرت را بگیرد و این را از طریق دیگری جز سازماندهی و رهبری انقلاب دنبال می کند، معلوم است که در برابر رقیب های دریده و کار کشته ای که آنها هم با بند و بست و یا از طریق ماجراجویی می خواهند به قدرت برسند، خود را روحیه باختنه می بیند. وحشت از هخا از همینجا ناشی می شود. اینکه کورش مدرسی می گوید که رژیم ممکن است تا ۱۰ سال دیگر عمر کند، تحلیل نیست. او بیشتر از این به وحشت افتاده است که اگر جمهوری اسلامی انداخته شود سر ایشان بی کلاه خواهد ماند و در صورتی که انقلاب بشود و مردم رژیم را ببندازند به کسی که گفته بود انقلاب نکند دسته گل نخواهند داد. و چنانچه راست حکومت را ببندازد هزار آدم کارکشته تر از کمونیست های راست در اختیار دارد تا بتواند در کریدورهای قدرت نقش بازی کند. کوروش حرف دلش را میزند، واقعا دنیا را همینطور می بیند. دروغ نمی گوید، واقعا معتقد است که جامعه هر چه بیشتر به راست چرخیده چرا که در جنگ با رقبایی نظیر هخا خود را بازنده می یابد. چرا که او در ماجرای هخا فقط هخا را دید. مردم و اعتراض شان علیه جمهوری اسلامی را ندید. اینرا ندید که در چند هفته گذشته در مدرسه و دانشگاه و خیابان و بیمارستان و کارخانه چه خبر بوده است. او برای انقلاب و سازماندهی و رهبری آن تعجیلی ندارد چرا که در دستگاه فکری اش چنین چیزی جایی ندارد. مشکل کورش مدرسی اینست که صندلی ها در چپ و در راست رزرو شده است. آیا نتیجه این امر شکست طلبی و تیره و تار دیدن دنیا نیست؟

# ماجرای هخا و منشعبین

## کاظم نیکخواه



منشعبین از حزب کمونیست کارگری به موضع رقت باری افتاده اند. مواضعشان در رابطه با مضحکه "هخا" برآستی تاسف انگیز و نا امید کننده است. هیچکس بیش از اینها سناریوی کاریکاتوری بنام هخا را جدی نگرفت. اول به مردم فراخوان دادند که از خانه بیرون نیایید. بعد که عده زیادی از مردم بیرون آمدند و نه به هخا که گفته بود شعار ندهید و شیرینی بخورید گوش کردند نه به منشعبین، و برای آزادی زندانیان سیاسی و علیه جمهوری اسلامی و در دفاع از آزادی و سوسیالیسم شعار دادند، جماعت منشعب چرتشان پاره شد و این بار وسط پریدند و به نحو باور نکردنی ای زشت ترین و راست ترین کاری را که تاکنون در میان نیروهای اپوزیسیون باب نموده است وظیفه خود قرار دادند. و آنهم اینکه نوشته پشت نوشته به انکار تظاهرات مردم در شهرهای مختلف علیه جمهوری اسلامی پرداختند، گفتند چند صد نفری "کله پوک" بیشتر بیرون نیامده اند، شعار علیه جمهوری اسلامی و سوسیالیسم را هم یکی دونفری بیشتر نداده اند و تازه آنها هم که این شعار سوسیالیسم بپاخیز را داده اند اشتباه کرده اند و مردم را رم میدهند! رقت آور است اما واقعیت دارد. چه چیز بیش از این تبلیغات میتوانست به حکومت اسلامی در این ماجرا کمکی بکند؟ تاکنون هیچ جریان جدی اپوزیسیون هرچند هم با مواضع سازمان دیگر مخالف بوده است، گزارشها و تبلیغات سازمان سیاسی دیگری علیه جمهوری اسلامی را تکذیب نکرده است. اما منشعبین که در سنت شکنی میخوانند گوی سبقت را از همه

بربایند از فرط کینه به حزب کمونیست کارگری، چشم بسته، و آشکارا بدون اینکه خبر مستقیمی داشته باشند، به انکار مبارزه مردم علیه جمهوری اسلامی پرداختند.

### مضحکه هخا و "رهبران مردم"

سناریوی "هخا" يك تلاش مضحک راست ترین بخش جریانات راست بود. طرف با جدیت تمام گفت میخواهد با ۴۰۰ هواپیما در فلان روز بیاید و ایران را آزاد کند. به مردم میگفت از خانه بیرون بیایید اما شعار ندهید و هیچ کاری نکنید فقط راه بروید و اگر شیرینی به شما دادند بخورید! اینها از شیوه های شناخته شده جریانات راست و سلطنت طلب است که هر از چندگاهی به شیوه هایی از این قماش تلاش میکنند راهی بیابند که مردمی را که در خیابان پی کار خود میروند بعنوان سیاهی لشکر خود ثبت کنند یا مردمی را که در خانه نشسته اند و از هیچ کجا خبر ندارند مشغول امر مقدس دفاع از سلطنت جا بزنند. شیوه هایشان برای همه مردم شناخته شده و موضوع شوخی است. فکر نمیکنم يك کودک دبستانی هم سناریوی هخا را باور کرده باشد. از این نوع پروژه ها تا مقطع سرنگونی حکومت کثیف اسلامی کم نخواهیم دید. اما منشعبین ما آنرا جدی گرفتند و فیلسوف مابانه ییاد نقش رهبری کردن مردم افتادند. فراخوان دادند که "مردم

سناریوی ۴۰۰ هواپیما را باور نکنید. از خانه بیرون نیایید. خدای عرب زبان و فارسی زبان با هم فرقی ندارند و الی آخر". مردم حق دارند به این جماعت بگویند هرچه دل تنگتان میخواهد بگویند اما به شعور ما که يك انقلاب را هم پشت سر خود داریم توهین نکنید. شما که خود سناریوی "با ده هزار نفر میرویم و خانه سه نفر یعنی خامنه ای و خاتمی و رفسنجانی را میگیریم و ایران را آزاد میکنیم" (کوروش مدرسی مصاحبه با نشریه شهروند) را ارائه داده اید، نمیتوانید به ما درس تعقل بدهید. ما نه آن سناریوی ده هزار نفر را جدی گرفته ایم و نه سناریوی ۴۰۰ هواپیما را! (الحق هم سناریوی ۴۰۰ هواپیما از سناریوی "ده هزار نفر و خانه سه نفر" سناریوی پا در زمین تری است. میشود این را با محاسبه ریاضی نشان داد!). منشعبین آنچه "هخا" را جدی گرفتند که بعد ازین ماجرا تحلیلشان این شد که راست سلطنت طلب در جامعه میداندار شده است و جامعه به راست چرخیده است و چپ عقب رفته است و "نمونه اش همین جریان هخا"ست. (مصاحبه کوروش مدرسی در نشریه کمونیست) (شاید هم با آن سناریوهای کذائی کسب قدرت با ده هزار، حق داشته باشند پنبک کنند. شاید میشد زودتر کاری شبیه به این را چپها میکردند شاید میشد سناریویی مشابه را به اجرا میگذاشتند! شاید...

### حزب کمونیست کارگری و منشعبین

با بروز اعتراضات مردم در روز پنج مهرماه یعنی همان روزی که هخا گفته بود بیرون بیایید و شعار ندهید و راه بروید، هم هخا به هچل

مدرك برای اثبات وجود اعتراضات مردم علیه جمهوری اسلامی بخواید، دادشان به هوا میروند. اما مساله به همینجا ختم نمیشود. گویا ما از هخا حمایت کرده ایم، مردم را به دنباله روی از مضحکه هخا فراخوان داده ایم و اکاذیب بی پایه ای از این قبیل. اینها احتیاج به پاسخ ندارد فقط کافیس انسان از کره مریخ نیامده باشد تا بفهمد که حزب کمونیست کارگری سیاستش در برخورد به اعتراضات مردم و جریانات راست چیست. کافیس سری به نوشته ها و سایتها و رسانه های ما بزند تا بفهمد که این جماعت چه سقوطی کرده اند. جالبست که کسانی دارند حزب کمونیست کارگری را به دنباله روی از راست متهم میکنند که مواضع آشکارا راستشان توسط اکثریت عظیم کادرهای این حزب مورد نقد و افشاکاری قرار گرفت به نحوی که در این حزب احساس نفس تنگی کردند و رفتند. الصاق مبارزه مردم به هخا و "افشاکاری" علیه حزب کمونیست کارگری قرار است مهر راست را از پیشانی آنها پاک کند. تئوریهایی که در پشت این سناریوی خودساخته افاضه فرموده اند البته بسیار شنیدنی و جالب است. میگویند شعار دادن در دفاع از سوسیالیسم مضر و زیان آور است، "اثباتی است"، شعار آزادی و برابری را کنار میزند، کسی را به میدان نمی آورد و مردم را رم میدهد. میگویند "اگر شما قبلا گفته اید مردم برای اعتراض علیه جمهوری اسلامی بهانه لازم ندارند، پس چرا میگویند هخا بهانه ای بود که بخشی از مردم بیرون بیایند و علیه جمهوری اسلامی دست به اعتراض بزنند". انسان نمیداند در پاسخ به این همه گیجی و سطحی گری چه بگوید. جالب است که

## تلویزیون انترناسیونال

هر شب ساعت

۸ تا ۹:۳۰

به وقت تهران

مشخصات فنی آنتن

Satellite: Telstar  
12  
Center  
Frequency:  
12608 MHz  
Symbol Rate:  
19279  
FEC: 2/3  
Polarization:  
horizontal

رادیو انترناسیونال  
۲۱ متر ردیف ۱۳۸۰۰  
کیلوهرتز

هر شب ساعت ۸

به وقت تهران

برنامه های رادیوی  
سازمان جوانان کمونیست

شنبه ها از ساعت

۸:۰۰ تا ۸:۱۵

به سازمان  
جوانان  
کمونیست  
کمک مالی  
کنید

نمایش گذاشت. کار دیگری هم نمیتوانست بکند. نمیشود از موضع چپ حزبی را که پرچم انقلاب برای برقراری فوری سوسیالیسم را بدست گرفته است بباد حمله گرفت. این واقعیت را جست و خیزهای بی پروای منشعبین در این جریان يك بار دیگر به همگان نشان داد. اینها ریز و درشت بسیج شدند تا به حزبی حمله کنند که در رسانه هایش هخا را تقلای جریانات بورژوازی راست برای میدان داری در سیاست ایران نامیده بود. اینها با انکار اعتراضات جوانان و مردم علیه جمهوری اسلامی و شعار دادن علیه رژیم و همه چیز را به تقلای مضحک هخا منسوب کردن، بر حرکت مردم علیه حکومت خاک پاشیدند. اینها بجای اینکه از سردادن شعار سوسیالیستی در تهران، به وجد بیایند یا آنرا بهرحال ناشی از قدرت تحرك چپ جامعه ببینند، آنرا انکار کردند و ساخته و پرداخته حزب کمونیست کارگری قلمداد کردند و اساسا شعار سوسیالیسم را زبانبار خواندند. (معلوم نیست چنین جریانی برای چه کسی باید در زیر نشریه و اعلامیه اش شعار زنده باد سوسیالیسم را نگه دارد). اینها يك شبه به این ارزیابی رسیدند که جامعه به راست چرخیده است و جریانات راست میدان دار شده اند. (میتوان پیش بینی کرد که استنتاجات این ارزیابی چه خواهد بود). و بالاخره اینها از نظر سنت مبارزه سیاسی، زیان بارترین شیوه را که تنها میتواند به نفع دشمنان مردم تمام شود در پیش گرفتند. و همه اینها بدنبال يك رویداد ساده سیاسی در جامعه صورت گرفت. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

۲۵ اکتبر ۲۰۰۴

یا خود را به نفهمیدن زدن به خاطر مصلحت اندیشی های تنگ نظرانه. علاوه بقول حمید تقوایی حزب کمونیست کارگری در تمام طول حیات سیاسی کی و کجا به مردم گفت در خانه بنشینید که این يك بار نگفت؟ حزب کمونیست کارگری حتی در مضحکه های انتخاباتی حکومت اسلامی هم برخلاف جریانات دیگر به مردم میگفت در خانه نشینید. بیرون بیایید و اعتراض کنید و شعار دهید و انتخابات را به نمایشی اعتراضی علیه جمهوری اسلامی تبدیل کنید. البته در جریان ماجرای هخا ما اصلا فراخوانی هم ندادیم. افشا کردیم. مردم خود بیرون رفتند و فضا را دست خودشان گرفتند. این فضای جامعه ایران است. کاریکاتورهایی مثل هخا که با سناریوی ۴۰۰ هوایما و سناریوهای مشابه این میخواهند رژیم را سرنگون کنند همانگونه که اشاره شد احتمالا بر سر راهمان بسیار داشته باشیم. اما مطمئن باشید مردم از همه اینها مثل این بار با لبخند عبور میکنند، و هیچکدامشان نخواهند توانست رهبر هیچ بخشی از مردم شوند. این را شعور مردم و حضور فعال ما تضمین خواهد کرد.

### و بالاخره

واقعیت این بود که منشعبین هخا را همچون مائده ای آسمانی قاپیدند. از نظر اینها "هخا" کاریکاتور اپوزیسیون راست بورژوازی را میشد هم بهانه ای برای ابراز نفرت نسبت به حزب کمونیست کارگری قرار داد و هم با کمک او گویا ممکن بود طوق راست روی را که در جریان بحثهای درون حزب کمونیست کارگری بر گردنشان آویزان شده بود بدور انداخت.

اما جریان منشعب در این ماجرا نیز جوهر همان مواضع راست را به

آنچه شاهدیم اینست که مردم از سوسیالیسم رم نکرده اند. برعکس عده ای از جوانان و مردم در تهران شعار سوسیالیسم داده اند و مدعیان راست "کمونیسم" در گوشه ای دیگر رم کرده اند! (اگر حوصله دارید به نوشته های محمد فتاحی و محمود قزوینی و کوروش مدرسی و ایرج فرزاد مراجعه کنید) موضوع دیگر حمله شان به حزب کمونیست کارگری یعنی بهانه کردن اینکه ما گفته ایم مردم برای مبارزه علیه رژیم به بهانه نیاز ندارند، از این هم جالب تر و مضحک تر است. گویا مردمی که پا به میدان مبارزه مستقیم علیه حکومت گذارده اند اگر در مسیر این مبارزه بهانه ای بدستشان افتاد نیز رویشان را برمیگردانند و راهشان را میکشند و میروند! کسی باید به اینها بگوید دوستان عزیز! اولاً ما یا شما هرچه گفتیم یا نگفتیم چند هزار نفری یا چند صد نفری یا هر تعداد کمتر یا بیشتری در چندین شهر به خیابان آمدند و علیه جمهوری اسلامی شعار دادند و این در رسانه های حکومت هم سیاه روی سفید منعکس شد. اگر هم ما مساله "مردم به بهانه نیاز دارند" را حتی با درکی که شما دارید گفته بودیم، واقعیت اعتراضات جوانان و مردم را در تهران و شهرهای دیگر انکار نمیکردیم. هر آدم و جریان عاقلی بجای انکار يك رویداد عینی قاعدتا خودش را اصلاح میکند. ارزیابی از يك تحول و پیشروی در مبارزه سرنگونی طلبانه مردم را اینگونه سطحی تعبیر کردن یا ناشی از سطحی گری کودکانه است

کوروش مدرسی در مصاحبه ای رادیویی با رادیوی اینترنتی منشعبین بنام "پرتو" در مورد جریان هخا، بعد از اینکه يك ساعتی علیه حزب کمونیست کارگری و علیه انعکاس اخبار اعتراضات مردم و غیره به همان شیوه های معمول منشعبین سخن میگوید، وقتی با این سوال مواجه میشود که "بالاخره اگر عده ای از مردم در این روز یعنی روز ده مهرماه به خیابان آمدند چه باید کرد" میگوید "باید ما هم برویم و شعارهای رادیکال و چپ را حاکم کنیم". بسیار خوب. پس دیگر مرستان چیست؟ اینهمه هیاهو علیه حزب کمونیست کارگری برای چیست؟ عده ای از چپها در روز پنج مهرماه رفته اند و شعارها را تغییر داده اند و حزب کمونیست کارگری هم همین را منعکس کرده است. طرف گفته بود شعار ندهید اما عده ای (حال هر تعدادی که شما میگویید) رفته اند و "زندانی سیاسی آزاد باید گردد" و "سوسیالیسم دوی درد مردم" و غیره را داده اند. از خودتان پرسید چرا به جای اینکه از این اعتراضات و شعارهای رادیکال علیه جمهوری اسلامی، انرژی بگیرید و شاداب شوید، عصبانیت از سرتاپایتان می بارد؟ چرا این اعتراضات را به حساب "سواری دادن به راست" و "سرباز جنبش هخا شدن" میگذارید؟ آن کسی سرباز هخا میشود که اعتراضات رادیکال مردم را يك کاسه توی جیب راست و هخا میریزد و از آن افتخاری برای خویش میسازد.

از این سایت ها دیدن کنید:

www.jawanan.org  
www.m-hekmat.com  
www.rowzane.com  
www.hambastegi.org  
www.azadizan.com  
www.wpiran.org  
http://group.yahoo.com/group/javanankomonist/

به سازمان جوانان کمونیست بپیوندید!